

دیدگاه‌های نظری بدیل پیرامون مسأله «تغییر در سیاست خارجی»

مهدی عارفی^۱

چکیده

اگر سیاست خارجی را در معنای دقیق و محدود و مشخص آن به‌مثابه یک برنامه‌ استراتژیک دارای اهداف، منابع، چالش‌ها و روش‌ها که برای کسب منافع ملی حداکثری طراحی شده و در تعامل با سایر واحدهای سیاسی نظام بین‌الملل اجراء می‌شود بنگریم، تغییر و دگرگونی در هر دو سطح خرد و به‌خصوص کلان آن نمی‌تواند امری عادی دانسته شود؛ چرا که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایش دورنگرانه‌بودن و بلندمدت بودن آن است. جدا از عالم نظر و اندیشه، در عالم واقع شاهد دگرگونی‌های گاه تراژیک و به‌شدت غیرقابل‌پیش‌بینی در سیاست خارجی واحدهای مختلف سیاسی در موارد فراوان بوده‌ایم. این مقاله تلاش می‌کند از منظر سطوح تحلیل مختلف و از منظر نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی به عوامل مختلف مؤثر بر وقوع تأثیر و دگرگونی در سیاست خارجی بپردازد. هدف این مقاله این است که «بررسی موضوعی» نظریه‌های روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی را در دستور کار خویش قرار دهد و نمونه‌ای از آن را ارائه کند تا میزان انتزاعی بودن نظریه‌ها را کاسته و بار انضمامی و کاربردی کردن آن‌ها را افزایش دهد.

مفاهیم کلیدی: سیاست خارجی، تغییر و دگرگونی، نظریه‌های روابط بین‌الملل، نظریه‌های تحلیل سیاست خارجی.

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران و استاد دانشگاه افغانستان arefimah@gmail.com

مقدمه

وقوع تغییر، چرخش و دگرگونی در تصمیم‌ها، برنامه‌ها و رفتارهای سیاسی در ظاهر امر، امری نه‌چندان عجیب و پرسش‌برانگیز به نظر می‌رسد؛ اما اگر تعریف و مرادمان از سیاست خارجی، یک برنامه استراتژیکِ کلان چهاربعدی باشد، که در آن اهداف، ابزارها، منابع و چالش‌ها و برآیند تأثیرگذاری آن‌ها بر یک‌دیگر در دوره‌های زمانی مختلف کوتاه، میان و بلندمدت سنجیده و محاسبه شده و بر اساس آن سنجش، برنامه‌ها طراحی و تصمیم‌ها اتخاذ می‌شوند، وقوع تغییر و دگرگونی در قامت امری عجیب و پرسش‌برانگیز، و در صورت فراوانی و گستردگی تغییرات امری مشکل‌ساز و ناکارآمدکننده جلوه‌گر خواهد شد.

نمونه‌های خرد و کلان، قابل پیش‌بینی و غیرقابل پیش‌بینی فراوان و مختلفی از وقوع تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی دولت‌های مختلف از خرد تا کلان و از ضعیف تا قدرتمند در دوره‌های زمانی مختلف قابل مشاهده است. تغییر سیاست خارجی ایالات متحده در قبال ایران عصر پهلوی و حمایت از کودتا علیه مصدق، چرخش دولت اسرائیل به سمت انجام مذاکره با فلسطینیان، تغییر رویکرد ایالات متحده از مبارزه با تروریسم/طالبان به مذاکره و سازش با آن و ... (به عنوان تغییر خرد)، تغییر در سیاست خارجی ایران پس‌انقلابی از سیاست حفظ وضع موجود و همکاری با قدرت‌های بزرگ و ایالات متحده به سیاست تغییر وضع موجود و ضدیت با ساختار ناعادلانه موجود، تغییر در سیاست خارجی ایالات متحده از چندجانبه‌گانی هژمونیک به یک‌جانبه‌گرایی امپراتورمنشانه و ... (به عنوان تغییر کلان)، کنارکشیدن شوروی از رقابت جنگ سردی با ایالات متحده و پایان‌بخشیدن به جنگ سرد و ... (به عنوان یک تغییر غیرقابل پیش‌بینی) نمونه‌هایی از چرخش و دگرگونی سیاست خارجی واحدهای سیاسی در سطح بین‌المللی؛ و تغییر رفتار داودخان در قبال شوروی یا چرخش کرسی نسبت به ایالات متحده و بروز تنش در روابط دو کشور و ... (به عنوان تغییرات غیر قابل پیش‌بینی) و تغییرات چندبعدی در سیاست خارجی افغانستان در دوران حکومت وحدت ملی و ریاست‌جمهوری اشرف‌غنی و ... (به عنوان یک تغییر تقریباً قابل پیش‌بینی و یک تغییر کلان) نمونه‌هایی از چرخش و دگرگونی در سطح داخلی افغانستان، همه نمونه‌هایی از تغییرات مختلفی هستند که در سیاست خارجی دولت‌ها رخ داده‌اند. پرسشی که این مقاله در پی پاسخی برای آن می‌گردد این است که سیاست خارجی واحدهای سیاسی چرا دستخوش تحول و دگرگونی می‌شوند و نظریه‌های مختلف



«روابط بین‌الملل» و «تحلیل سیاست خارجی» چگونه و با در نظر گرفتن کدام سطح تحلیل یا کدام عوامل و متغیرها اقدام به توضیح و تبیین مسأله «تغییر و دگرگونی» در سیاست خارجی دولت‌ها می‌کنند؟

این نوشتار ابتدا مروری بر ادبیات و پیشینه تحقیق می‌کند و سپس متغیرها و عوامل مختلفی را که از منظر نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل (IR) و تحلیل سیاست خارجی (FPA) می‌تواند بر دگرگونی و تغییر در سیاست خارجی واحدهای سیاسی مؤثر باشند، مورد بررسی قرار می‌دهد. بررسی دیدگاه نظریه‌های مختلف به مسأله تغییر از طریق جای‌گزینی هر کدام‌شان درون یکی از دسته‌بندی‌هایی است که بر اساس متغیرهای مورد تأکید و احتمالاً مؤثر بر وقوع تغییر در سیاست خارجی در نظر گرفته شده‌اند. اما پیش از ورود به بررسی مسأله تغییر در سیاست خارجی، تعریف دقیق آن از طریق واکاوی انواع مختلف تغییر و چرخش از یک‌سو و نوع و ماهیت چرخش‌ها و تغییرات رخ داده در سیاست خارجی افغانستان از سوی دیگر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. بررسی ادبیات تحقیق

از جمله مسائل مهم «مورد غفلت‌قرار گرفته» (آران و آلدن، ۱۳۹۳: ۱۲۳) در سیاست خارجی و تحلیل سیاست خارجی، مسأله تغییر در رفتارها و رویکردهای دولت‌ها و تصمیم‌گیران سیاست خارجی‌شان است. گوستاوسون (۱۳۹۳: ۲۱۹) معتقد است که «ابعاد پویای سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی کمتر مورد توجه ادبیات دانشگاهی قرار گرفته است. تحلیل‌گران معمولاً به‌جای دگرگونی و تغییر در مسائل بین‌الملل بر ثبات و تداوم تمرکز کرده‌اند.» علت بنیادی غفلت و نادیده‌گرفته‌شدن مسأله تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی کشورها را احتمالاً بتوان به سلطه اثبات‌گرایی و تلاش آن برای یافتن قواعد و رویه‌های عام و کلی مؤثر بر وقوع رخ داده‌ها و کنش‌های بازیگران مرتبط دانست و از آن‌جا که تغییر و دگرگونی جزء مسائل موردی و خاص محسوب می‌شده و نویسندگان روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی نیز تحت تأثیر ناخودآگاهانه توجه به رویه‌های عام و کشف قواعد حاکم بر آن‌ها که فضای مسلط بر مطالعه مسائل اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی بود بوده‌اند، ناخودآگاهانه این مسأله را مورد غفلت قرار داده‌اند و علاقه‌مندی‌ای از خود نشان نداده بوده‌اند. کافی‌ست توجه کنیم که نضج و گسترش





روابط بین‌الملل (IR) و آغاز و تأسیس تحلیل سیاست خارجی (FPA) در دهه‌های میانی سده بیستم دقیقاً در زمانی بوده است که اثبات‌گرایی در علوم اجتماعی و رفتارگرایی در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دارای سلطه بی‌چون‌وچرائی بوده‌اند. گیلپین (Gilpin, 1981: 4-6) هم این غفلت و عدم توجه را بر خاسته و ناشی از ۳ عامل می‌داند: «۱. ضرورت درک فرایندهای ایستا قبل از پرداختن به پویایی‌های پیچیده‌تر، ۲. بی‌اعتقادی گسترده به امکان تعمیم الگوهای تغییر و ۳. سوگیری هنجاری نسبت به تداوم ثبات.» شاید هم علت اساسی به‌فراموش سپاری تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی کشورها این باشد که وجود شباهت‌ها و رویه‌های ثابت و یک‌سان در سیاست خارجی یک کشور خاص و نیز کشورهای مختلف به‌میزانی است که تغییرات و دگرگونی‌ها خود را نشان نمی‌دهند. «هدف عاجل همه دولت‌ها کسب و حفظ قدرت است و این موجب شباهت در سیاست خارجی می‌شود و لازمه نیل به اهداف غایی نیز تأمین هدف عاجل است.» (مورگنتا، ۱۳۷۴ به نقل از مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۲۱). در واقع تلاش برای کسب قدرت چه در حالت حداکثری معطوف به تهاجم یا پرستیژ و چه در حالت حداقلی آن که معطوف به تأمین امنیت است، وجه مشترک سیاست خارجی کشورها در تاریخ نظام بین‌الملل بوده است که باعث ایجاد شباهت و رویه یک‌سان و نیز پایدار در سیاست خارجی واحدهای مختلفی شده است.

با وجود این غفلت تاریخی به‌نظر می‌رسد که تحلیل سیاست خارجی در حال جبران‌کردن این خلأ و به‌فراموش سپاری است. از جمله گوستاوسون (۱۹۹۳) در مقاله چگونگی باید تغییر سیاست خارجی را مطالعه کرد؟^۱ به مرور و بررسی شش مدلی می‌پردازد که برای تبیین تغییر در سیاست خارجی توسط هالستی (Holsti, 1982) درباره بازسازی سیاست خارجی، گلدمن (Goldman, 1988) در خصوص تثبیت‌کننده‌های موجود در نظام سیاست‌گذاری، هرمان (Hermann, 1990) که در آن نظام تصمیم‌سازی به‌عنوان یک متغیر واسطه در نظر گرفته می‌شود، کارلزنایس (Carlsn- aes, 1992) مبتنی بر تأثیر متقابل تاریخی میان ساختار و کارگزار، اسکیدمور (Skidmore, nd) که در آن تغییر در چارچوب قدرت داخلی و خارجی دولت بررسی می‌شود، و روزاتی (Rosati, 1994) که بر اساس آن پس از هر دوره ثبات و تعادل، شاهد دوره‌ای از گذار و دگرگونی هستیم، ارائه شده‌اند می‌پردازد و در نهایت با بررسی نقاط قوت و ضعف مدل‌های فوق به ارائه مدل مورد نظر خودش می‌پردازد. گوستاوسون در مدلی که ارائه می‌کند معتقد است نظریه‌پردازی در حوزه

تغییر سیاست خارجی باید به وقوع هم‌زمان تغییر در سه مؤلفه شرایط بنیادین ساختاری، رهبری سیاسی راهبردی و وجود بحران توجه کند (گوستاوسون، ۱۳۱۳۹۳: ۲۲۱).

جدا از مقاله گوستاوسون، کریس آلدن و امون آران هم در فصل پایانی کتاب‌شان رویکردهای جدید در تحلیل سیاست خارجی بحث مبسوطی راجع به مسأله تغییر در سیاست خارجی انجام داده‌اند. آن‌ها در تلاش برای بررسی مسأله تغییر در سیاست خارجی از منظر مسأله سطح تحلیل وارد شده و معتقدند که «بررسی جایگاه تغییر در سیاست خارجی می‌تواند از طریق تحلیل تغییر و تأثیر آن در سطوح فردی، نهادهای دولتی و رژیم سیاسی حاصل گردد» (آلدن و آران، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

دیوید ولچ (Welch, 2005) هم در کتاب انتخاب‌های دشوار: یک نظریه پیرامون تغییر سیاست خارجی^۱ معتقد است که وقوع تغییر در سیاست خارجی امری غیرمتعارف و کم‌یاب بوده است. با وجود این بیشترین احتمال وقوع تغییر در سیاست خارجی زمانی است که رهبران به‌صورت چشم‌گیری بخواهند از تداوم وضعیت پرهزینه، زیان‌ده و نامناسب کنونی رهایی یابند. ولچ تأکید می‌کند دولت‌ها به‌سادگی و برای منافع و دست‌آوردهای حاشیه‌ای اقدام به تغییر و تعدیل رفتار خود نمی‌کنند. واضح‌ترین علائم وقوع تغییر عبارت‌اند از ناامیدی، رعب و وحشت، و پریشانی و آشفتگی [از وضعیت نابه‌سامان موجود]. انتخاب برای تغییر همواره در کنار خود ریسک زیان‌های بزرگ‌تری را به همراه دارد که بازیگران عقلانی، معمولاً از پذیرفتن آن سربازمی‌زنند. انتخاب تغییر به‌صورت خلاصه یک انتخاب معمولاً دردناک است (Welch, 2005: 8). ولچ متغیر فردی و سطح خرد یعنی رهبران را مؤثرترین عامل بر وقوع تغییر در سیاست خارجی می‌داند.

کگلی و ویتکف (۱۳۸۴) هم در کتاب سیاست خارجی امریکا: الگو و روند که توسط اصغر دستمالچی در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی به فارسی ترجمه شده، منابع و متغیرهای پنج‌گانه مورد نظر روزنا را در یک سیستم علت و معلولی مطرح کرده‌اند که چارچوب تحلیلی مناسبی برای بررسی علت تغییر و چرخش در سیاست خارجی دولت‌ها می‌تواند باشد.

در میان متون فارسی نیز طرقتی صلواتی (۱۳۹۴) در پایان‌نامه دوره دکتری خویش تحت عنوان نظریه نقش در روابط بین‌الملل و تحول سیاست خارجی تلاشی قابل قدر در راستای ارائه یک

1. Painful Choices, A Theory of Foreign Policy Change.



چارچوب مفهومی منسجم راجع به مسأله تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی کشورها انجام داده است. او که این تلاش را بر مطالعه و بررسی رخدادها و تحولات سیاست خارجی مصر متمرکز نموده است، از یک منظر سازه‌انگارانه تلاش برای مفهوم‌سازی مسأله «تغییر نقش» و تأثیر آن بر تغییر رفتار و عملکرد دولت‌ها در سیاست خارجی‌شان دارد.

۲. انواع تغییر و چرخش در سیاست خارجی

مفهوم‌پردازی تغییر، دگرگونی و چرخش در سیاست خارجی در یک دوره طولانی مورد علاقه‌مندی و کار فراوانی نبوده است و مهم‌ترین دیدگاهی هم که در این زمینه وجود و عمومیت داشته است، تقسیم‌بندی تغییر در یک حالت ساده به دو نوع استراتژیکی و تاکتیکی بوده است. اما در سال‌های اخیر تلاش‌هایی در این زمینه انجام شده است. اکثر تلاش‌های مفهومی در زمینه تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی بر گستره و شدت تغییرات تمرکز داشته‌اند. در این تحقیق تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی از چندین منظر مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد که عبارت‌اند از: (۱) انواع تغییر از منظر وسعت و گستره تغییرات که به دو دسته کلان و جزئی تقسیم می‌شوند، (۲) انواع تغییرات از منظر نتایج و پی‌آمدها، (۳) انواع تغییرات از منظر عرصه ایجاد تغییر که به دو دسته تغییرات درون‌زاد و برون‌زاد تقسیم می‌شوند و (۴) انواع تغییرات از منظر کنش‌مندان و آگاهانه‌بودن که به دو دسته تغییرات خودآگاه و چرخش‌های ناخودآگاه و واکنشی تقسیم می‌شوند.

۲-۱. انواع تغییر از منظر وسعت و گستره تغییرات

تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی کشورها گاه در سطح مسائل کلان رخ می‌دهد که در واقع استراتژی سیاست خارجی کشورها و مهم‌تر از همه تعریف آن‌ها از اهداف و منافع ملی را دگرگون می‌سازد و گاهی نیز در سطح مسائل جاری و جزئی رخ می‌دهد که تغییر در ابزارها یا راه‌های رسیدن به اهداف و منافع ملی است. اصولاً در منابع مختلف مربوط به تحلیل سیاست خارجی، تغییر را شامل این دو دسته از تغییرات یعنی تغییرات کلان/استراتژیک و خرد/تاکتیکی دانسته‌اند و وارد بحث و بررسی سایر انواع تغییرات نشده‌اند. از جمله امون آران و کریس آلدن (۱۳۹۳) که در کتابی با عنوان رویکردهای جدید در تحلیل سیاست خارجی یک فصل را به مسأله تغییر در سیاست خارجی اختصاص داده‌اند، معتقدند که «به‌طور کلی تغییر

سیاست خارجی شامل دو گونه اصلی تاکتیکی و راهبردی می‌شود. تغییر تاکتیکی در سیاست خارجی دولت که هرمان آن را تعدیل و تغییر برنامه توصیف می‌کند، متضمن تغییراتی محدود در چهارچوب سیاست‌های ثابت می‌باشد و به‌طور کلی بر شیوه‌ها و ابزارها تمرکز دارد. تغییر راهبردی که هرمان آن را مسأله/هدف و جهت‌گیری بین‌المللی توصیف می‌کند، شامل تغییرات بنیادی‌تر در حوزه سیاست خارجی و مبتنی بر بررسی مجدد اهداف سیاست خارجی و جایگاه دولت در نظام بین‌الملل است.» (آران و آلدن، ۱۳۹۳: ۱۲۴) سریع‌القلم (۱۳۸۸) نیز در مقاله‌ای با عنوان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: قابلیت و امکان تغییر دو نوع تغییر ممکن را در سیاست خارجی دولت‌ها از یک‌دیگر بازمی‌شناسد که مشابه با این دسته‌بندی از تغییرات است و شامل دو نوع تغییر ۱. حفظ اصول و تغییر رهیافت‌ها و ۲. تغییر اصول و تغییر رهیافت‌ها می‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۸۸: ۲۸). مورد نخست در واقع همان تغییر کلان/استراتژیک و دومی تغییر خرد/تاکتیکی هستند.

الف	ب
حفظ اصول و تغییر رهیافت‌ها	تغییر اصول و تغییر رهیافت‌ها
انگلستان	چین قبل و بعد از مائو
فرانسه	مصر قبل و بعد از عبدالناصر
آلمان	آفریقای جنوبی قبل و بعد از آپارتاید
ژاپن	تاسییر ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی
هند	عراق زمان صدام و بعد از صدام
عربستان	چین زمان مائو و بعد از مائو
ترکیه	-

منبع: (سریع‌القلم، ۱۳۸۸: ۲۸)

جدا از تقسیم‌بندی ساده انواع تغییر در سیاست خارجی به دو دسته کلی کلان/استراتژیک و خرد/تاکتیکی، هرمان (Hermann, 1995) سنخ‌شناسی چهارگانه‌ای را بر اساس سطوح تدریجی تغییر در سیاست خارجی ارائه می‌کند. «هرمان چهار سطح مختلف را شناسایی کرده است که عبارت‌اند از: (۱) «تغییر تطبیقی»^۱ که نشان‌دهنده تغییرات اندک در سیاست‌گذاری است؛ (۲)





«تغییر برنامه»^۱ که بیان‌گر تغییر در ابزارها و شیوه‌های سیاست‌گذاری است، اما اهداف اصلی هم‌چنان بدون تغییر باقی می‌مانند؛ (۳) «تغییر هدف/مسئله»^۲ که اشاره به تغییر در اهداف و آرمان‌ها دارد؛ و (۴) «تغییر جهت‌گیری بین‌المللی»^۳ که بیان‌گر دگرگونی بنیادین در جهت‌گیری دولت نسبت به مسائل بین‌المللی است.» (Hermann, 1990: 5) به نقل از گوستاسون، ۱۳۹۳: ۲۲۳) روزاتی هم سطوح تغییر در سیاست خارجی را شامل «تشدید»^۴، «پالایش»^۵، «اصلاح»^۶ و «بازساختاردهی»^۷ می‌داند که به ترتیب نشان‌دهنده تغییرات ناچیز، اندک، متوسط و شدید در دامنه اهداف و راهبردهای سیاست خارجی می‌باشند (Rosati, 1994: 236)

۲-۲. انواع دگرگونی از منظر پی‌آمدها و نتایج

تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی کشورها همواره نمی‌تواند و نباید امری نامطلوب و منفی دانسته شود. در واقع حتی می‌توان ادعا کرد برخاسته از ماهیت پویا و دائم‌الدگرگون‌شونده سیاست بین‌الملل، تغییر و دگرگونی بخشی جدائی‌ناپذیر از سیاست خارجی کشورها است و این‌که رهبران، استراتژیست‌ها و تصمیم‌گیران عالی حکومت‌ها بتوانند خودشان را با روندهای جاری در تحولات و مسائل جهانی و منطقه‌ای هم‌گام و به‌هنگام بسازند، یک نقطه قوت و مزیت برای‌شان به‌شمار می‌رود. گاهی اوقات بنا به ایجاد تغییر در میزان قدرت و ثروت کشور، یا تغییر هویتی و نقشی برای کشور، چرخش و دگرگونی در رفتارها و کنش‌های کشور در عرصه سیاست خارجی امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و فراتر از آن می‌تواند نتایج و پی‌آمدهای مثبتی به همراه داشته باشد. این نوع از چرخش و دگرگونی را که به‌علت بار معنایی مثبت مفهوم «تغییر» می‌تواند با این مفهوم مشخص شود، عمدتاً باید در تغییرات کلان استراتژیک در سیاست خارجی کشورها جست‌وجو کرد. در مقابل گاهی اوقات چرخش‌های ناشی از سردرگمی و برخاسته از ناتوانی رهبران و حکومت‌ها را می‌توان با مفهوم «بی‌ثباتی» در سیاست خارجی که دارای بار معنایی منفی است، مشخص ساخت.

1. Program change.
2. Problem/goal change.
3. International orientation change.
4. intensification.
5. refinement.
6. reform.
7. restructuring.

۲-۳. انواع تغییرات از منظر سطح و عرصه ایجاد تغییر

گاهی اوقات چرخش‌ها و تغییرات رخ داده در سیاست خارجی کشورها ناشی از عوامل و متغیرهای سطح داخل است و گاهی اوقات نیز برخاسته از نیروها و منابع سطح بیرونی. نخستین دسته از تغییرات را می‌توان تغییرات درون‌زاد دانست و عمدتاً می‌توان تلقی و برداشت مثبتی از آن داشت، چرا که حکومت یک کشور در پاسخ به یک نیاز داخلی رفتار و کنشی را آغاز کرده و یا در کنش خود تغییر و دگرگونی ایجاد کرده است که اغلب ماهیت مثبت دارد و می‌تواند باعث کارآمدی شود. در مقابل دسته دوم از تغییرات را می‌توان تغییرات برون‌زاد دانست که چون ۱. واکنشی و ناگهانی است و ۲. پاسخی به کنش‌های دیگران است، در حالت حداکثری و خوش‌بینانه‌اش این است که تهدیدی که از جانب دیگران متوجه ما بوده است دفع می‌شود.

۲-۴. انواع تغییرات از منظر کنش‌مندی و آگاهانه‌بودن

تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی کشورها گاهی از اوقات بر اساس ارزیابی وضعیت موجود و نتایج و پی‌آمدهای برنامه‌ها و تصمیم‌های از قبل اتخاذ شده و تلاش برای اصلاح نابه‌سامانی‌های موجود در آن و به‌هنگام‌سازی بخش‌های مختلف آن از جمله روش یا ابزار مورد استفاده است و ماهیتی آگاهانه و خودآگاه دارد. این مسئله جدا از آن‌که ماهیت مثبت و کارآمدی بخش برای سیاست خارجی کشورها دارد، از آن‌جا ناشی می‌شود که سیاست خارجی در محیط به‌شدت متحول و پویای بین‌المللی به جریان می‌افتد. در مقابل، گاهی از اوقات تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی یا به‌تعبیر دقیق‌تر مسائل خارجی کشورها نه برخاسته از تلاش برای زدودن مشکلات و اصلاح وضعیت موجود بلکه برخاسته از عنصر احساس و سپس ادراک رهبران در حالت ناخودآگاه از مسائل مبتلا به‌شان و کشورهای مقابل‌شان است. این حالت از تغییر عمدتاً در شرایطی رخ می‌دهد که ۱. نظام و الگوی تصمیم‌گیری در یک کشور به‌شدت متمرکز و غیرسیستماتیک و نهادینه‌نشده باشد و ۲. در فرهنگ اجتماعی و رفتاری مردم آن احساسات و عواطف و به‌تبع آن رفتارهای واکنشی، شتاب‌زده و عدم دوراندیشی نقش و جایگاه برجسته‌ای داشته‌باشد.



۳. متغیرهای بدیل در خصوص تغییر در سیاست خارجی از منظر نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی

در این بخش، متغیرهای مختلفی که بر وقوع «بی‌ثباتی و تغییر در سیاست خارجی» دولت‌ها احتمالاً مؤثر هستند مورد بررسی قرار می‌گیرند. در انجام این کار توجه ویژه و متمرکز به نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی خواهیم داشت. بدیهی است که بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی بررسی صریحی راجع به چرایی وقوع تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی انجام نداده‌اند و ما تلاش می‌کنیم از یک منظر «استنباطی» و از میان گزاره‌های مختلف هر کدام از آن‌ها به‌طور ضمنی به دیدگاه‌شان راجع به چرایی وقوع تغییر در سیاست خارجی بپردازیم. میزان صراحت یا ضمنی‌گویی نظریه‌های مختلف راجع به مسأله تغییر البته به یک اندازه نیست و برخی‌شان کمی بیشتر به مسأله نزدیک شده‌اند از جمله مثلاً سازه‌انگاری با بحث تغییر هویتی و نقشی یا نظریه گفتمان با بحث تغییر گفتمان، و در مقابل برخی از نظریه‌ها اصولاً دغدغه و تلاشی برای فهم و تبیین مسأله تغییر نداشته‌اند و باید اقدام به تفسیر و استنباط دیدگاه‌شان پیرامون این مسأله کرد.

۳-۱. نظریه‌های معطوف به تأثیر منابع بیرونی بر وقوع تغییر در سیاست خارجی

این منبع بیش از توجه و توان‌مندی برای توضیح و تبیین تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی واحدهای سیاسی، علاقه‌مند و توان‌مند در بررسی تداوم و ثبات در رفتار و عمل‌کرد سیاست خارجی دارد اما در خصوص این مسأله کاملاً بی‌نظر و منفعل هم نیست. در میان نظریه‌های مختلفی که به متغیر نظام به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متغیرهای منبع بیرونی و سطح تحلیل کلان توجه دارند، نظریه‌هایی از جمله رئالیسم ساختاری، موازنه قوا، لیبرال‌های نهادگرا و رویکرد ژئوپلتیک قرار دارند و در میان این‌ها، مهم‌تر از همه نئورئالیسم کنت والتز است که در کنکاش پیرامون مسأله چرخش در سیاست خارجی احتمالاً بر عنصر «ساختار» نظام بین‌الملل، آناشری موجود در آن و الزامات و فشارهای سیستمی تأکید خواهد کرد. این در حالی‌ست که والتس خودش تأکید دارد که نظریه‌اش نظریه کلان ساختاری بوده و توان توضیح و تبیین سیاست خارجی را ندارد (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۰).



گزاره‌های نظری والتس و نظریهٔ نئورئالیسم با وجود مناقشه پیرامون توانش در تبیین و درک سیاست خارجی در توضیح چرایی وقوع چرخش و تغییر در سیاست خارجی ناتوان به نظر می‌رسد؛ از آن‌رو که والتس با تأکید گسترده بر تأثیر عوامل و متغیرهای ساختاری (Waltz, 1997: 57) و نادیده گرفتن عامدانه و بی‌تأثیر دانستن عوامل و متغیرهای سطح داخل اگر هم کاربرد و کارآمدی‌ای در تبیین سیاست خارجی داشته باشد، در خصوص چرایی وجود شباهت و یک‌سان‌عمل کردن سیاست خارجی دولت‌ها می‌تواند وارد بحث شود.

تلاش بازیگران مختلف برای ایجاد موازنهٔ قوا از آن‌جا که یک کنش‌مندی و پویایی قابل رخ‌دادن در سطح سیستمی است، نیز قابل قرارگرفتن در جملهٔ متغیرهای موجود در عوامل و منابع بیرونی است. نویسندگان موازنهٔ قوا یکی از توضیحاتی که راجع به وقوع تغییر در سیاست خارجی کشورها ارائه می‌کنند، این است که یک دولت زمانی که با افزایش قدرت یکی از واحدها مواجه می‌شود، از ادامهٔ همکاری با آن سرباز زده و جانب طرف ضعیف‌تر را می‌گیرد که از تبدیل شدن آن به یک قدرت بلامنازع و مسلط جلوگیری کند (Little, 2007).

لیبرال‌های نهادگرا که دیدگاه خوش‌بینانه‌ای نسبت به نقش نهادهای بین‌المللی در ایجاد و گسترش همکاری‌های بین‌المللی دارند، در زمینهٔ تأثیرات نهادها بر سیاست خارجی دولت‌ها و بر کنش واحدهای سیاسی به مواردی از این قبیل اشاره می‌کنند: «افزایش یا تثبیت مزایای صلح مانند وابستگی متقابل اقتصادی و افزایش هزینه‌های جنگ از طریق تنبیه جمعی تجاوز». (Lipgold and Nincic, 2001: 142). از منظر گزاره‌ها و مباحث نهادگرایان لیبرال در زمینهٔ وقوع تغییر در سیاست خارجی می‌توان این‌گونه استنباط کرد که چون سیاست خارجی یک دولت یا حداقل بخشی از کنش‌های آن تحت تأثیر حضور و عضویت در نهادهای مختلف (اعم از سازمان‌ها و رژیم‌ها) قرار دارد، ناگزیر است که تحت تأثیر تصمیمات و سیاست‌های اتخاذشده توسط آن نهادها عمل کند و تغییر در عملکردش ناشی از تغییر در سیاست‌های نهادهای مرجع و رژیم‌های موجود است.

منبع یا متغیر مؤثر دیگر در میان منابع بیرونی مؤثر بر سیاست خارجی و تغییر در آن، ژئوپلتیک واحدهای سیاسی است. نیازی به توضیح نیست که ژئوپلتیک واحدها متفاوت از جغرافیا یا جغرافیای سیاسی واحدها است. در واقع نگرش بیرونی به جغرافیای کشورها و اهمیت جغرافیائی واحدها برای دیگر دولت‌ها و از منظر تحولات سیاسی-امنیتی منطقه‌ای و





جهانی ژئوپلیتیک‌شان گفته می‌شود. رویکرد ژئوپلیتیک رفتار سیاست خارجی کشورها را تابعی از شرایط، وضعیت و مکان جغرافیایی آنان می‌داند و تصمیم‌گیری سیاست‌گذاران ملی را در چارچوب الزامات ژئوپلیتیک تحلیل می‌کند؛ زیرا وضعیت جغرافیایی، قوام‌دهنده گزینیه‌های موجود برای کشور است و انتخاب‌های آن را در حوزه سیاست خارجی محدود می‌سازد. «گفته می‌شد که کشورها بر اثر موقعیت جغرافیایی و وضعیت منابع طبیعی خود دچار مزیت یا عدم مزیت می‌شوند و در نتیجه سیاست خارجی آن‌ها به وسیله محدودیت‌ها یا فرصت‌های ناشی از شرایط مذکور شکل گرفته یا ساخته می‌شود.» (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۹۶: ۱۷۱) هر چند گفته می‌شود این رویکرد با در محور بحث قرار دادن عنصر جغرافیا و موقعیت مکانی دولت‌ها در واقع بیش از آن‌که توان توضیح‌دهی راجع به تغییر و چرخش در سیاست خارجی را داشته باشند، در محدوده توضیح ثبات و پایداری در رفتار و عملکرد سیاست خارجی دولت‌ها محدود می‌ماند، چرا که از منظر بسیاری جغرافیا و ژئوپلیتیک را باید عامل ثبات و عدم تغییر در سیاست خارجی دولت‌ها دانست، اما تماماً این‌گونه نیست. این ادعا از آن‌جا برمی‌خیزد که جغرافیا یک عنصر ثابت و لایتغیر است که در یک دیدگاه رادیکال برخی حتی به دام «جبر جغرافیائی» نیز گرفتار می‌شوند. مورگنتا نیز معتقد است که «جغرافیا به وضوح باثبات‌ترین عاملی است که شالوده قدرت ملی را تشکیل می‌دهد.» (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۱۹۷). اما واقعیت این است که جغرافیا در ژئوپلیتیک و سیاست خارجی همیشه ثابت نیست و دارای فرازونشیب‌های فراوان و گسترده ناشی از تحولات سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی می‌شود. جغرافیا فی‌نفسه یک عامل ثابت است اما زمانی که در پیوند با سیاست و سیاست بین‌الملل قرار می‌گیرد و ژئوپلیتیک شکل می‌گیرد، دچار تحول و دگرگونی اهمیت و تأثیرگذاری می‌شود. این امر برخاسته از ماهیت متحول سیاست و به‌خصوص ماهیت به‌شدت متحول سیاست بین‌الملل است که بسته به این‌که شما در هم‌جواری کدام بازیگران با چه سیاست‌ها و با چه میزان قدرت، نقش و جایگاه آن در معادلات ژئوپلیتیک جهانی، معادلات ژئواستراتژیک بین‌المللی و تعاملات و مناسبات ژئواکونومیک بین‌المللی و ... قرار گرفته باشید، ژئوپلیتیک شما دچار روند کاهشی یا افزایشی در میزان اهمیت و تأثیرگذاری خویش و میزان جذابیتش برای دیگران خواهد شد.

شاید کسی منکر این نباشد که توجه فراوان و فزاینده بازیگران و واحدهای سیاسی مختلف به‌خصوص ایالات متحده پس از ۲۰۰۱ ناشی از روند افول قدرت و جایگاه مدیریتی ایالات

متحده در نظام جهانی و هم‌جواری افغانستان با چالش‌گران عمده نقش هرژمونیک ایالات متحده باشد. این در حالی است که افغانستان طی سال‌های پایانی جنگ سرد هم یک دوره افزایشی از اهمیت ژئوپلتیکی را تجربه کرده بود و سپس با سقوط اتحاد جماهیر شوروی دچار روند کاهشی اهمیت ژئوپلتیک خویش و حتی انزوای منطقه‌ای و جهانی شد.

ابعاد مختلف تأثیرات احتمالی منابع بیرونی بر تغییر در سیاست خارجی				
شماره	ماهیت تغییر	شماره	موارد تغییر	نظریه‌ها/نویسندگان توجه‌کننده
۱	تغییر در سطح نظام بین‌المللی	۱	تغییر در ساختار نظام بین‌الملل	نئورئالیسم (کنت والتز) رئالیسم نئوکلاسیک و ...
		۲	تحول در مسائل و رخ داده‌های نظام (تغییر در موازنه قوا، قدرت‌های بزرگ، ژئوپلتیک جهانی و ...)	نئورئالیسم رویکرد ژئوپلتیک
۲	تغییر در سطح نظام منطقه‌ای	۱	تغییر در ساختار نظام منطقه‌ای	پاتریک مورگان و ...
		۲	تحول در مسائل نظام منطقه‌ای (قدرت‌های بزرگ، ژئوپلتیک منطقه‌ای و ...)	رویکرد ژئوپلتیک نظریه مجموعه امنیت منطقه‌ای تأسیس ۱۳۹۴
۳	تغییر در نهادهای بین‌المللی	۱	تغییر در سیاست‌ها و رویکردهای نهادهای بین‌المللی	نهادگرایان نئولیبرال
		۲	تغییر در بازیگران متنفذ و تأثیرگذار در نهادها و سیاست‌های آن‌ها	نهادگرایان نئولیبرال وابستگی متقابل





۲-۳. نظریه‌های معطوف به تأثیر منبع حکومتی بر وقوع تغییر در سیاست خارجی

عناصر و عوامل موجود در این دسته فراوان و چندگانه هستند. از همه شایع‌تر و احتمالاً مؤثرتر بر وقوع تغییر در سیاست خارجی، تغییر در گروه حاکم و متصدی قدرت و حکومت، چه در حکومت‌های غیرمردمی و اقتدارگرا که فرد حاکم یا هیأت حاکمه تغییر می‌کند و این تغییر دیربهدیر و حتی گاهی به‌ندرت رخ می‌دهد و چه در حکومت‌های مردمی که روند عادی حکومت‌داری تغییر در فرد، گروه و حزب حاکم است. پس از آن، تغییر در شکل و نوع نظام سیاسی، در حال‌گذار بودن یک حکومت، انقلابی و رادیکال‌بودن یا در واقع شدن یک رژیم از جمله موارد تأثیر متغیر حکومتی بر عمل‌کرد سیاست خارجی و نیز تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی واحدهای سیاسی است. در میان نظریه‌های مختلفی به متغیر حکومتی یا دیوان‌سالارانه می‌پردازند، احتمالاً متمرکزتر و مبسوط‌تر از همه تلاش آلیسون و همکارانش باشند. روزنا نیز در پیش‌نظریه خویش به متغیر بوروکراتیک که شامل و جزئی از متغیر کلان‌تر حکومتی است می‌پردازد.

موراچیک در نظریه ترجیحات لیبرال معتقد است که عامل اصلی مؤثر بر سیاست خارجی دولت‌ها محیط اجتماعی درون و بیرون از دولت‌هاست که بر چگونگی شکل‌گیری ترجیحات آن‌ها و در نهایت تعیین سیاست خارجی آن‌ها تأثیری تعیین‌کننده دارند. از همین منظر است که این نظریه به‌خوبی می‌تواند تغییر و تنوع در ترجیحات دولت‌ها را در نظام بین‌الملل تبیین کند (عطائی و ثانی‌آبادی، ۱۳۸۸: ۲۱۲). موراچیک بر وجود رقابت‌های درون‌ملی میان گروه‌های مختلف موجود در هر کشور و تضاد منافع آن‌ها و تلاش‌شان برای دراختیارگرفتن منافع ملی می‌پردازد. موراچیک با محاط‌دانستن دولت‌ها در محیط اجتماعی درون و بیرون، به این نتیجه می‌رسد که تغییر در این محیط اجتماعی چگونه به تغییر در اولویت‌ها و ترجیحات دولت می‌انجامد (Moravcsik, 1997: 523-528). موراچیک بیان می‌کند که در نظریه لیبرال او دولت نماینده بخشی از جامعه است. بنابراین دولت یک نهاد نمایندگی است که به‌طور مداوم موضوع تصرف و بازتصرف و یا ساختن و برساخته‌شدن توسط ائتلاف بازیگران اجتماعی است. بنابراین شناسایی این‌که دولت نماینده چه گروهی از جامعه است، در شناسایی این‌که دولت چه اهداف، ترجیحات و سیاست خارجی‌ای دارد، بسیار مهم است (Moravcsik, 1997: 533-539).

عامل و منبع دیگری که بالقوه می‌تواند باعث تغییر در حکومت‌داری و سیاست خارجی شود، تغییر ماهیت و نظام سیاسی کشورها است. از منظر لیبرال‌های خردگرا یا لیبرال‌های صلح دموکراتیک تغییر در سیاست خارجی برخاسته از تغییر در نظام سیاسی کشورها و ایجاد دموکراسی است که باعث تغییر در نوع رفتار و کنش‌های یک دولت، اخلاقی‌تر و مسالمت‌آمیزتر شدنش می‌گردد.

مارکسیست‌های روابط بین‌الملل از جمله والرشتاین در نظریه نظام جهانی نیز می‌توانند در دسته توجه‌کنندگان به منبع حکومتی قرار بگیرند. آن‌ها از آن‌جا که واحد یا بازیگر اصلی در تحولات و مسائل اجتماعی را طبقات می‌دانند و مسأله اصلی مورد نزاع و کشمکش را کسب میزان هرچه‌بیشتری از ثروت در حال توزیع و نیز تغییر در شیوه تولید ثروت می‌دانند، اصولاً در خصوص چرایی وقوع دگرگونی و چرخش در سیاست خارجی کشورها توان تبیین و توضیح ندارند. این ادعا از آن‌جا برمی‌خیزد که آن‌ها شرایط موجود و تسلط طبقه حاکم/سرمایه‌دار بر طبقه ضعیف و تحت‌سلطه/کارگران و به‌طور کلی ساختار نظام سرمایه‌داری را ناشی از ماهیت جبرگرایانه دیدگاه‌شان امری غیرقابل تغییر می‌دانند و راه‌گریزی از نظام سرمایه‌داری جهانی متصور نیستند (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۱۸۰). شاید یکی از تعیین‌گرایانه‌ترین دیدگاه‌ها در روابط بین‌الملل این دیدگاه نظری باشد. در نهایت اگر هم بخواهیم دست به استنباط بزنیم و مسامحه‌گرایانه و به‌طور ضمنی نکته‌ای را جمع به چرایی وقوع تغییر از منظر این گروه از نویسندگان روابط بین‌الملل بیان کنیم، احتمالاً در دیدگاهی مشابه با موراپچیک لیبرال می‌توان گفت که تغییر در گروه حاکم در هر کشوری باعث تغییر در سیاست خارجی‌اش خواهد شد و این‌که در یک کشور آیا طبقه سرمایه‌دارش بر منصب حکومت تکیه زده است یا بر اثر تحولات اجتماعی و وقوع انقلاب‌های اجتماعی-کارگری اداره حکومت آن در اختیار طبقه ضعیف/کارگرس قرار گرفته است، باعث دگرگونی بنیادی در سیاست خارجی آن خواهد شد.

گذشته از توجه به متغیر حکومتی از منظر نوع و ماهیت حکومت، که موارد چندگانه مؤثر بر سیاست خارجی و تغییر در آن اشاره و بررسی شدند، از منظر ابزارها و لوازم حکومت‌داری و سیاست خارجی نیز متغیر حکومتی مورد توجه قرار گرفته است. برای مثال عنصر قدرت ملی، کاهش آن و تلاش برای افزایش آن در ابعاد مختلف سیاسی، امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و ... نیز بر کنش‌های سیاست خارجی واحدهای سیاسی تأثیرگذار است که بیش‌ازهمه رئالیسم کلاسیک



وارد بررسی این مسأله شده است.

رنالیسم کلاسیک که به اعتقاد بارکین (Barkin, 2009) اساساً بر سیاست خارجی تمرکز دارد و جنبه تجویزی‌اش اهمیت دارد (به نقل از مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۰) در زمینه تغییر و بی‌ثباتی در سیاست خارجی دولت‌ها، عنصر «قدرت» و ضعف یا فقدان آن را به عنوان مهم‌ترین علت این مسأله ذکر می‌کند. مورگنتا منافع ملی دولت‌ها را بر حسب قدرت تعریف می‌کند. او معتقد است که این قدرت دولت‌هاست که گستره منافع ملی و شکل سیاست خارجی را تعیین می‌کند (Mo-genthau, 1985: 145-148). بر این اساس، مهم‌ترین عاملی که باعث تغییر در منافع ملی کشورها و به تبع آن وقوع چرخش و تغییر در سیاست خارجی کشورها می‌شوند عبارت است از تغییر در سطح قدرت و ثروت کشورها. از این منظر رنالیسم کلاسیک را باید در دسته نظریه‌هایی قرار داد که عامل و متغیرهای تأثیرگذار بر کنش‌های سیاست خارجی دولت‌ها از جمله وقوع تغییر و دگرگونی را در سطح داخلی (سطح واحد) و در منبع حکومتی جست‌وجو می‌کنند.

مطالب مذکور از منظر رئالیست‌های کلاسیک از یک منظر ایجابی بیان شده‌است و این مسأله را توضیح می‌دهد که دست‌آورها و منابع قدرت و ثروت به دست آمده چگونه می‌تواند باعث تحرک، کنش‌گری و تغییر در سیاست خارجی دولت‌ها شود. توضیحات ممکن توسط رئالیست‌های کلاسیک در باب چرایی وقوع تغییر در سیاست خارجی کشورها البته به این جا و در این حد متوقف نمی‌شود. اگر از یک منظر سلبی وارد بحث شویم و به یک مرحله قبل‌تر بازگردیم، این نکته که «تلاش» برای کسب منابع ثروت و قدرت چگونه می‌تواند باعث تغییر و تحرک در سیاست خارجی کشورها شود نیز قابل تأمل است. در واقع نه تنها افزایش قدرت و ثروت باعث تغییر در رفتار و دگرگونی در اهداف و منافع ملی کشورها می‌شود، بلکه در یک موضع پیشینی، تلاش برای تأمین امنیت و تقلاً برای دست‌یابی به آن نیز باعث تغییر و دگرگونی در رفتار کشورها و سیاست خارجی‌شان می‌شود چه‌بسا که حتی از قبیل این مسأله تغییر و دگرگونی فزاینده‌تری گریبان سیاست خارجی کشورها را بگیرد به‌خصوص که در یک حالت حداقلی در پی کسب قدرت معطوف به تأمین امنیت حداقلی و مضیق خویش باشند که رفتارهای دائم‌دگرگون‌شونده تقلاًگونه‌ای را از آن واحد سیاسی شاهد خواهیم بود. به بیان دیگر از منظر انگیزه‌ها و محرک‌های مؤثر بر سیاست خارجی و در قالب دیدگاه رئالیستی دو انگیزه و محرک اصلی که باعث کنش‌گری و تحرک و نیز باعث تغییر و چرخش در سیاست خارجی کشورها



می‌شوند، عبارت‌اند از ۱. قدرت جوئی و ۲. امنیت‌طلبی. در هر دو حالت جست‌وجوی قدرت انجام می‌شود اما در مورد نخست، قدرت برای قدرت (با امیال و اهداف تهاجمی یا پرستیژی) است و در مورد دوم، قدرت برای امنیت. در حالت دوم می‌توان شاهد تحرک بیشتر و در نتیجه تغییر و چرخش در سیاست خارجی کشورها بود که چون در جست‌وجوی امنیت به‌مثابه مهم‌ترین و حداقلی‌ترین نیاز انسان‌ها است و نیز چون ممکن است تغییرات پیاپی و فزاینده را باعث شود، در واقع باعث تغییراتی تقللاًگونه در سیاست خارجی یک کشور خواهیم بود.

تا این‌جا بر اساس مباحث و مفاهیم محوری رئالیسم کلاسیک به بحث راجع به چرایی وقوع تغییر در سیاست خارجی پرداختیم، اما خود مورگنتا راجع به مسأله تغییر در سیاست خارجی هر چند که آن‌را به صورت گسترده مورد بحث قرار نداده است، معتقد است که «تعقیب سیاست خارجی در چهارچوب منافع ملی و قدرت که به تعبیر مورگنتا سیاست خارجی عقلانی است، به معنای عدم تغییر در سیاست خارجی نیست بلکه تغییرات می‌توانند پاسخ‌های عقلانی به شرایط متفاوت بین‌المللی باشند. البته گاه نیز تغییرات ممکن است ناشی از گرایش‌های غیرعقلانی در سیاست خارجی باشند.» (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۷). مورگنتا دو عامل ۱. پویایی سیاست بین‌الملل و دگرگونی محیط بین‌المللی و ۲. حاکمیت تمایلات و گرایش‌های غیرعقلانی در حکومت کشورها را بر وقوع تغییر در سیاست خارجی مؤثر می‌داند.

بنیاد اندیشه

سومین نوع تغییری که در منبع حکومتی ممکن است رخ دهد و بر تغییر در سیاست خارجی مؤثر باشد، تغییرات معنایی از جمله تغییر در نقش یک کنشگر/واحد سیاسی یا تغییر هویتی برای آن است. سازه‌نگاری که یکی از رویکردهای نظری مهم روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر است نه تنها فهم نوینی از روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد، بلکه برخلاف برخی نظریات جریان اصلی کاربرد مناسبی در تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها و توضیح تغییر رفتارهای خارجی آن‌ها دارد. در واقع یکی از ابعاد مهم نظریه سازه‌نگارانه روابط بین‌الملل، دیدگاهی است که این رویکرد نظری با استفاده از مبانی فرانظری خود نسبت به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ارائه می‌دهد. عمده‌ترین و البته متفاوت‌ترین توضیحی که سازه‌نگاران راجع به علت وجود تغییرات و وقوع چرخش‌ها در سیاست خارجی ارائه می‌کنند، ریشه در مباحث آن‌ها راجع به مسأله تغییر در نقش و هویت کنش‌گران دارد. از منظر سازه‌نگاری، هویت بر چستی منافع و این خود بر چگونگی کنش‌ها و رفتارها تأثیرگذار است و زمانی که یک بازیگر یا واحد سیاسی با تحول هویتی و





نقشی (فارغ از ریشه‌ها و عوامل این تحول) مواجهه شود، بر تعریف آن بازیگر از منافعش و سپس بر کنش‌ها و رفتارهایش تأثیرگذار خواهد بود. البته تمام سازه‌انگاران وارد بحث و بررسی چرایی وقوع چرخش و تغییر در سیاست خارجی نمی‌شوند بلکه بسته به این‌که سازه‌انگاری متعلق به کدام نحله‌اش از میان سازه‌انگاران متعارف/امریکائی یا سازه‌انگاران رادیکال/تفسیری/اروپائی باشد، دیدگاهش به این بحث متفاوت خواهد بود. اصولاً سازه‌انگاران تفسیری/اروپائی وارد مباحث علی و تبیینی و بررسی چرایی یک مسأله نمی‌شوند و بر چگونگی مسأله از طریق شناخت زبانی و ذهنی تمرکز دارند. هاف^۱ با فرضیه یا نظریه‌ای در مورد این‌که علل تغییر در سیاست خارجی چه هستند مانند سازه‌انگاران متعارف آغاز نمی‌کند، بلکه در پی کشف هویت شوروی/روسیه است که از مجموعه‌ای از متون، از رمان گرفته تا جزئیات جلسه‌های پولیت‌بورو پدید می‌آید. به بیان دقیق‌تر روش هاف، متنی و روایی است. این هویت‌ها محدودیت‌های موجود بر سر انتخاب‌های سیاست خارجی شوروی/روسیه را توضیح می‌دهند (هاف، ۲۰۰۲ به نقل از چکل، ۱۳۹۱: ۱۴۹). بنابراین از نظر هاف، رفتار سیاست خارجی از طریق این ساخت‌های زبان‌شناختی امکان‌پذیر می‌شود و از یک یا چند واقعیت علی حاصل نمی‌شوند (چکل، ۱۳۹۱: ۱۵۰-۱۴۹).

به هر حال از منظر سازه‌انگاران متعارف یا امریکائی، هویت دولت‌ها و چگونگی برداشت‌های نخبگان سیاسی حاکم بر دولت از خود و دیگران، یکی از عوامل اصلی شکل‌دهنده به سیاست‌ها و رویکردهای سیاسی آن‌ها به‌شمار می‌رود. در واقع، با تعریفی که یک بازیگر از خود داشته و جایگاهی که متعاقب این تعریف هویتی برای خود در مواجهه با دیگر بازیگران و موضوعات در نظر می‌گیرد، اولویت‌ها، اهداف و منافع خود را روشن می‌شود. در رابطه با رویکردهای سیاست خارجی نیز هویت دولت‌ها و چگونگی تعریف و برداشت از آن عامل مهمی در اولویت‌بندی مسائل و منافع محسوب می‌شود. به‌طوری که می‌توان گفت چگونگی هویت دولت‌ها در کنار عامل پایدار جغرافیا، دو عامل اصلی شکل‌دهنده به رویکردها و رفتارهای سیاست خارجی دولت‌ها به‌شمار می‌روند که عنصر جغرافیا را می‌توان عامل ثبات و تغییر در هویت را عامل تحول رفتارها در نظر گرفت. بدین صورت که هویت هر دولت با تعریف منافع، اولویت‌ها و اهداف سیاست خارجی آن را مشخص خواهد کرد. با توجه به این مسأله، می‌توان اظهار داشت

1. Hopf.

هر گونه تغییر در هویت دولت‌ها نیز از آن‌جا که به تعریف منافع جدیدی برای آن‌ها می‌انجامد، دارای پی‌آمدهایی برای سیاست خارجی خواهد بود و منجر به تحول رفتارهای سیاست خارجی دولتها خواهد شد (حاتمی و جرفی، ۱۳۹۵: ۱۷).

نظریه تحلیل گفتمان که یکی از نظریه‌های مؤکد بر تأثیر منابع درونی بر تغییر در سیاست خارجی است، در تحلیل سیاست خارجی و پاسخ به چرایی وقوع تغییر در سیاست خارجی نشان می‌دهد که یک مسئله چگونه بازنمایی شده است و چگونه یکی از گفتمان‌ها می‌تواند مسلط یا جایگزین دیگری شود. هر بازنمایی طیفی خاص از سیاست‌ها را امکان‌پذیر می‌سازد. در تحلیل گفتمان سیاست خارجی بیش‌از هر چیز بر نقش آن در بازنمایی، شکل‌دادن به هویت، ثبات و تغییر در گفتمان سیاست خارجی، چگونگی برساختن خود و دیگری از طریق سیاست خارجی و برساخته‌شدن کارگزاران و کنش‌گران تأکید می‌شود. فرض تحلیل گفتمان این است که سیاست خارجی متکی بر بازنمایی است و این بازنمایی‌ها در زبان بیان می‌شوند و در نتیجه، آثار مبتنی بر تحلیل گفتمان در حوزه سیاست خارجی به متون عمومی توجه می‌کنند، به‌خصوص متونی که در دفاع از تصمیمات اتخاذشده در سیاست خارجی از سوی دست‌اندرکاران سیاست خارجی تولید می‌شوند. (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۸۵-۶۹).

در رویکرد سازمانی تأکید بر نقش فرایند سازمانی در تبیین سیاست خارجی نوعی رویکرد ساختاری داخلی محسوب می‌شود (Carlnaes, 2002) که در آن بر عوامل درون‌سازمانی (intraorganizational factors) تأکید می‌شود. تمرکز آلیسون در این‌جا بر روزمرگیها و روال معمول امور (routines) در سازمانهاست که باعث میشود موضوعی که باید درباره آن تصمیمگیری شود به سازمان یا سازمانهای مربوط ارسال شود و هر سازمان بنا به تشخیص خود و بر مبنای آنچه به شکل معمول انجام میدهد آن را به واحدهای داخلی خود ارجاع میدهد و آن واحدها نیز بر اساس روند معمول رسیدگی خود به امور به آن می‌پردازند و نهایتاً تصمیم سازمانی شکل می‌گیرد. این رویکرد بیشتر به کار تصمیمات در دوره‌های غیربحرانی می‌آید که جنبه روالمند امور غالب است (آلیسون، ۱۳۹۰).

رویکرد سیاست دیوان‌سالارانه نیز به‌سان رویکرد سازمانی بر تأثیر نهادها و ادارات یک حکومت اما به‌شکل و گونه‌ای دیگر بر سیاست خارجی کشورها تأکید می‌کند و بحث اصلی در این رویکرد این است که با توجه به این‌که هر دولت شامل ادارات و وزارتخانه‌ها و کلاً نهادهای



مختلفی است که برخی از آن‌ها به‌طور مستمر و برخی به شکل گاه‌وبی‌گاه با مسائل سیاست خارجی و تصمیم‌گیری در مورد آن سروکار پیدا می‌کنند، این سؤال پیش می‌آید که تا چه حد تفاوت در منافع یا ترجیحات خاص هر یک از آن‌ها و نیز نگاه متفاوتی که به روابط بین‌الملل و سیاست خارجی دارند، بر اتخاذ تصمیم در این حوزه اثر می‌گذارد (آلیسون، ۱۳۹۰). با توجه به این‌که معمولاً به‌شکل رسمی و ازپیش‌تعیین‌شده و گاه به‌شکل خاص یا موردی (ad hoc) نمایندگان این نهادهای مختلف جمع می‌شوند تا در مورد یک مسأله مهم (و البته غیرروال‌مند) در سیاست خارجی تصمیم بگیرند، برخورد میان این نگرش‌ها و منافع/ترجیحات متفاوت و رقابتی که آن‌ها با هم دارند و نیز تفاوت در میزان و نوع قدرت آن‌ها چه پی‌آمدهایی برای تصمیم‌گیری دارد (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۸۵).

نظریه‌ها و نویسندگان مختلفی وارد بحث متغیر حکومتی در ابعاد مختلف آن می‌شوند، از رئالیست‌ها گرفته تا لیبرال‌ها. حتی مارکسیست‌ها نیز می‌توانند از منظر طبقه حاکم و تغییر در آن و برسرکارآمدن رژیم/حکومت‌های انقلابی وارد بحث از تغییر در سیاست خارجی شوند که به تفکیک در جدول ذیل قرار گرفته‌اند.

ابعاد مختلف تأثیرات احتمالی منبع حکومتی بر تغییر در سیاست خارجی				
شماره	ماهیت تغییر	شماره	موارد تغییر	نظریه‌ها/نویسندگان توجه‌کننده
۱	تغییر در نظام سیاسی	۱	تغییر در فرد، گروه، طبقه، حزب و هیأت حاکم، سیاست‌گذار و تصمیم‌گیر یا افزایش وزن و جایگاه یک گروه یا نهاد در ساختار تصمیم‌گیری	نظریه‌ی ترجیحات لیبرال (اندرو موراجیک) مدل/رویکرد سیاست دیوان‌سالارانه آلیسون مدل/رویکرد سازمانی آلیسون مارکسیست‌ها و چپ‌گرایان روابط بین‌الملل پیش‌نظریه‌ی جیمز روزنا
		۲	تغییر در شکل و نوع نظام سیاسی و در حال‌گذار بودن جامعه	صلح دموکراتیک ساموئل هانتینگتون (سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی) پیش‌نظریه‌ی جیمز روزنا



رنالیسم کلاسیک	تغییر در میزان قدرت ملی	۱	تغییر در ابزارهای حکومت‌داری و منابع قدرت سیاست خارجی
رنالیسم کلاسیک	تلاش برای تغییر/افزایش قدرت ملی	۲	
سازهانگاری نظریه نقش رویکرد گفتمان	تغییر در نقش بازیگر/واحد سیاسی	۱	تغییرات معنایی در حکومت
سازهانگاری رویکرد گفتمان رنالیسم نئوکلاسیک	تغییر هویتی تغییر گفتمانی	۲	

۳-۳. نظریه‌های معطوف به منابع درونی بر وقوع تغییر در سیاست خارجی

منظور از متغیرهای ملی یا اجتماعی، متغیرهایی هستند که در عرصه سیاست داخلی قرار می‌گیرند اما غیرحکومتی هستند از جمله تأثیر احزاب، افکار عمومی، چگونگی جمعیت یک کشور و ...، از همین رو با منابع بررسی شده در دسته قبلی (منابع حکومتی) متفاوت‌اند. در این دسته عواملی مانند «فرهنگ (چه در بعد سیاسی و چه در بعد استراتژیکش)، افکار عمومی، رسانه‌های گروهی و گروه‌های نفوذ» (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۲۳۴) مورد توجه هستند.

بنیاد اندیشه

این رویکرد در زمینه چرایی وقوع چرخش در سیاست خارجی نیز احتمالاً همان منابع و متغیرهای پیش‌تر ذکر شده را وارد بحث می‌کند.

یکی از دیدگاه‌هایی که به‌طور ضمنی می‌تواند توضیح‌دهنده تغییر در سیاست خارجی کشورها باشد، نظریه وابستگی متقابل است. از منظر وابستگی متقابل که از مباحث نظری مورد توجه لیبرال‌ها است، مسأله تغییر و چرخش در سیاست خارجی این‌گونه قابل طرح است که وابستگی اقتصادی جهانی محوریت دولت را از بین برده و یا حداقل تضعیف نموده است (قوام، ۱۳۸۹: ۳۸) و باعث تأثیرگذاری نهادها و گروه‌های مختلف فروملی و اجتماعی شده است. از این منظر هر چه تعداد کانال‌های ارتباطی میان جوامع بیشتر می‌شود، دولت‌ها نقش نسبتاً انحصاری خود را و نیز آزادی عمل خویش را در روابط بین‌الملل از دست می‌دهند (مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۵۱). می‌توان گفت یکی از عوامل مؤثر بر تغییر و بی‌ثباتی سیاست خارجی، کاهش نقش و اهمیت دولت‌ها و عمل‌کردشان و افزایش کنش‌گری و اهمیت سایر نهادها چه در عرصه سیاست داخلی



و چه در عرصه محیط بین‌المللی مانند کمپانی‌های چندملیتی است که سیاست خارجی دولت‌ها را به شدت تحت تأثیر منافع و دیدگاه‌های خویش قرار داده‌اند. حتی از یک منظر افراطی دولت‌ها نماینده اجرائی گروه‌های نفوذ و کمپانی‌های ثروت‌مند هستند (Morse, 1972: 136) به نقل از مشیرزاده، ۱۳۸۸: ۵۲).

تغییر در گفتمان مسلط در عرصه داخلی و تغییر در اولویت‌های کشور (Sterling-Folker, 2009: 116) به نقل از مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۳۵) یکی از دیگر منابع مؤثر بر سیاست خارجی کشورها است که هم مورد توجه رویکرد گفتمان قرار دارد و هم مورد توجه رئالیسم نئوکلاسیک. این متغیر البته در جوامع دارای نظام سیاسی و اجتماعی بازتر تأثیر بیشتری دارد چرا که در چنین جوامعی این تنها حکومت‌ها نیستند که اقدام به گفتمان‌سازی و تغییر گفتمان‌ها می‌کنند که در بسیاری از موارد هم تغییر گفتمانی به ندرت و به‌کندی رخ می‌دهد. در جوامعی که گروه‌های مختلف اجتماعی هم بتوانند اقدام به گفتمان‌سازی نمایند و گفتمان خویش را بدل به گفتمان مسلط و هژمون جامعه نمایند، تغییر گفتمانی در سطح جامعه رخ داده و یکی از تأثیرات آن تغییر در اولویت‌های کشور و سیاست خارجی و در نتیجه تغییر در رفتارهای سیاست خارجی خواهد بود. از همین منظر است که تغییر گفتمان به‌عنوان یکی از منابع مؤثر بر سیاست خارجی را در هر دو دسته منابع حکومتی و منابع اجتماعی آورده‌ایم. زمانی که تغییر گفتمانی توسط حکومت با اهداف و منافع خاص خویش رخ می‌دهد در جمله منابع حکومتی و زمانی که گروه‌های مختلف اجتماعی اقدام به گفتمان‌سازی یا تغییر گفتمانی می‌کنند، در جمله منابع اجتماعی قرار می‌گیرد.

نظریه صلح دموکراتیک با تأکیدی که تأثیر دموکراتیک‌شدن دولت‌ها بر سیاست خارجی‌شان و هرچه مسالمت‌آمیزتر شدن آن دارد، پیش‌تر در دسته منابع حکومتی مورد بررسی قرار گرفت، اما در سوی دیگر، این نظریه، در دسته منابع ملی/اجتماعی نیز قابل بررسی است. این نظریه، علاوه بر تأکید بر دموکراتیک‌شدن نظام سیاسی دولت‌ها (تبیین ساختاری)، بر تأثیرگذاری مردم و جامعه متحول‌شده دموکراتیک‌شده و گذار آن به روند حل اختلافات و بررسی مسائل به‌صورت و با مشی دموکراتیک (تبیین هنجاری) نیز تأکید می‌کند. از این منظر، هرچه جامعه و فرهنگ یک کشور، دموکراتیک‌تر شود، دو تأثیر ۱. مسائل مورد توجه و تقاضای آن جامعه و ۲. شیوه دست‌یابی به مسائل تغییر خواهد یافت که در سیاست خارجی‌اش نمایان و هویدا خواهد بود.



ابعاد مختلف تأثیرات احتمالی منبع اجتماعی بر تغییر در سیاست خارجی				
شماره	ماهیت تغییر	شماره	موارد تغییر	نظریه‌ها/نویسندگان توجه‌کننده
۱	تغییرات مادی اجتماعی	۱	افزایش نیرو و نفوذ گروه‌های مختلف فروملی/اجتماعی	وابستگی متقابل رویکرد عرصه سیاست داخلی در تحلیل سیاست خارجی
		۲	افزایش وزن و تأثیر افکار عمومی	ساموئل هانتینگتون رویکرد عرصه سیاست داخلی در تحلیل سیاست خارجی
۲	تغییرات معنایی اجتماعی	۱	تحول در فرهنگ و ارزش‌های موجود در جامعه (فرهنگ سیاسی جامعه و کشور)	سازه‌انگاری ساموئل هانتینگتون صلح دموکراتیک
		۲	تحول در فرهنگ و ارزش‌های موجود در جامعه (فرهنگ سیاسی و استراتژیک کشور)؛ تأسیس ۱۳۹۴	سازه‌انگاری رویکرد فرهنگ استراتژیک صلح دموکراتیک
		۳	تحول گفتمانی در عرصه ارزش‌های حاکم بر جامعه و اولویت‌های سیاست خارجی	نظریه گفتمان رنالیسم نئوکلاسیک

۳-۴. نظریه‌های معطوف به تأثیر متغیر فردی بر وقوع تغییر در سیاست خارجی

این متغیر اشاره به تأثیر افراد برجسته و عالی‌منصب حکومتی بر سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها دارد. ممکن است افراد متنفذ و مؤثری در یک جامعه باشند که بر حکومت‌داری و سیاست خارجی کشور خویش البته به صورت غیرمستقیم تأثیرگذار باشند اما چون مستقیماً در مقام سیاست‌گذار یا تصمیم‌گیر حکومتی عمل نمی‌کنند، نه در این دسته بلکه در میان متغیرهای





اجتماعی و ذیل منبع افکار عمومی قرار می‌گیرند. متغیر فردی مشخصاً به تأثیر رهبران بر سیاست خارجی واحدهای سیاسی می‌پردازد که عمدتاً شامل رؤسای جمهور، حاکمان، وزراء به‌خصوص وزرای امور خارجه و دفاع می‌شود. در میان نویسندگان و نظریه‌پردازانی که به این متغیر می‌پردازند، روزنا احتمالاً بیشترین توجه را نشان داده است. روزنا نه تنها این متغیر را به‌عنوان یکی از پنج متغیر مؤثر بر سیاست خارجی مورد توجه قرار می‌دهد، بلکه از طریق تفکیک کشورهای مختلف از یک‌دیگر بر اساس متغیرهای وسعت، نوع جامعه و نظام سیاسی و نوع نظام اقتصادی آن‌ها، نشان می‌دهد که متغیر فردی بر سیاست خارجی کدام‌یک از کشورها تأثیر بیش‌تر و بر کدام تأثیر کم‌تری دارد.

یکی دیگر از متونی که به متغیر فردی توجه شایسته‌ای انجام داده است، رویکرد فرایند تصمیم‌گیری است که توسط اسنایدر و همکارانش ارائه شده است. مزیت این متن و رویکرد در این است که احتمالاً یکی از نخستین متونی است که شیء‌انگاری رایج از دولت را در نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل از بین برده و دولت به‌مثابه تصمیم‌گیرندگان رسمی آن یعنی کسانی که اقدامات مقتدرانه آن با هر قصد و هدف، اقدامات دولت تلقی می‌شود تعریف شده است. هادسن نویسنده یکی از بخش‌های کتاب معتقد است اگر نظریه‌های روابط بین‌الملل جایی برای انسان‌ها قایل نباشند به اشتباه جهانی را برای ما به تصویر خواهند کشید که در آن نشانی از تغییر خلاقیت، متقاعدکردن و مسئولیت‌پذیری نخواهد بود.

ابعاد مختلف تأثیرات احتمالی منبع فردی بر تغییر در سیاست خارجی

شماره	ماهیت تغییر	شماره	موارد تغییر	نظریه‌ها/نویسندگان توجه‌کننده
۱	تغییر در رهبران	۱	تغییر رئیس‌جمهور (یا رهبر عالی کشور، در کشورهای دارای مقام مافوق رئیس‌جمهور)	پیش‌نظریه جمیز روزنا رویکرد فرایند تصمیم‌گیری اسنایدر و همکارانش
		۲	تغییر برخی از وزرای مهم در کابینه به‌خصوص وزرای دفاع یا امور خارجه	پیش‌نظریه جمیز روزنا رویکرد فرایند تصمیم‌گیری اسنایدر و همکارانش

۳-۵. نظریه‌های معطوف به تأثیر متغیر ادراکی (ادراک و برداشت رهبران) بر وقوع تغییر در سیاست خارجی

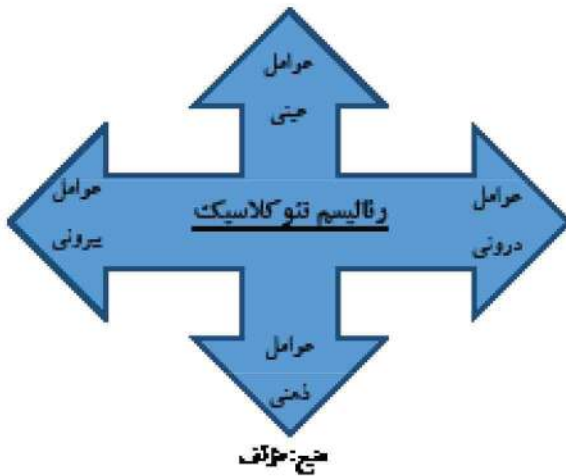
هارولد و مارگارت اسپرات با انتشار کتاب فرضیه رابطه انسان-محیط و مقاله «عوامل محیطی در مطالعه سیاست بین‌الملل» (Sprout and Sprout, 1957) زمینه‌ای شدند برای رویکرد ادراکی به سیاست خارجی (مشیرزاده، ۱۳۹۳: ۵۲). در واقع آغاز توجه به مسأله ادراک و برداشت در تصمیم‌گیری توسط اسپرات‌ها بوده است، اما آن‌ها وارد چگونگی فهم ادراک و برداشت افراد/رهبران به شیوه‌ای که نظریه‌های مختلف رویکرد ادراکی می‌شوند نشده بودند. در رویکرد زمینه یا محیط تصمیم‌گیری، هارولد و مارگارت اسپرات به بررسی زمینه‌ها و محیط سیاست خارجی می‌پردازند. این دو بر این باورند که فهم نتایج سیاست خارجی نیاز به فهم اقدامات یا تصورات برای اقدام دارد و فهم این اقدامات نیز به نوبه خود نیاز به فهم محیط روابط افراد و گروه‌های تصمیم‌گیرنده در سیاست خارجی دارد. از دید آنان، محیط روانی عبارت است از تصور و تفسیر تصمیم‌گیرندگان از زمینه بین‌المللی (حاجی‌یوسفی، ۱۳۹۱: نه). بر نهاد اصلی اسپرات و اسپرات تصمیم‌گیرندگان (۱۹۵۸، ۱۹۶۵) این است که عوامل محیطی تنها در شکلی که تصمیم‌گیرندگان آن‌ها را تصور و برداشت می‌کنند در پیوند با تصمیم‌گیری قرار می‌گیرند و این محیط روانی می‌تواند در پیوند با محیط عملیاتی باشد یا نباشد. مهم این است که محیط کلی را تصمیم‌گیرنده چگونه تصور می‌کند نه این که این محیط واقعاً چیست. به بیان دیگر ادراک تصمیم‌گیرندگان از موقعیت بین‌المللی کشورشان، رویدادها و تحولات، بیش از خود امور واقع بر تصمیم‌گیری‌شان تأثیر می‌گذارد. اولین گام در ایجاد پیوند میان عوامل محیطی و تصمیمات این است که دریابیم یک سیاست‌گذار خاص یا یک گروه خاص سیاست‌گذار چه برداشت و تصویری از محیط کلی دارد و چگونه فرصت‌ها و محدودیت‌های موجود در آن را با توجه به هدفی که دنبال می‌کند تصور می‌کند. تحلیل‌گر از دور باید از آن چه تصمیم‌گیرنده انجام می‌دهد و می‌گوید، دریابد که تصور و برداشت و برآورد او از محیط چیست (Sprout and Sprout 1965: 319 به نقل از مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۲۵).

رنالیسم نئوکلاسیک یکی از رویکردهای نظری دیگری است که به متغیرهای معنایی از جمله ادراک رهبران و تصمیم‌گیران توجه نشان می‌دهد. رنالیست‌های نئوکلاسیک در واقع در مقام تلاش برای رفع نقائص کاهش‌گرایانه رنالیسم کلاسیک و رنالیسم ساختاری که دومی به تعین‌گرایی هم آغشته است در پی ارائه دیدگاهی جامع و ترکیبی برآمده بودند، و نه تنها به‌طور





هم‌زمان به هر دو سطح داخلی و بیرونی دولت‌ها توجه کرده‌اند (Rose, 1998)، بلکه فراتر از آن نقص تقلیل‌گرایانه مادی‌گرایانه رئالیست‌های کلاسیک و ساختاری را نیز برطرف کرده‌اند و توجه هم‌زمانی را به عوامل عینی/مادی و عوامل ذهنی/معنایی در مباحث و گزاره‌های خود ارائه کرده‌اند (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۳۳). نکته مهم این است که رئالیسم نئوکلاسیک دیدگاه متمرکزی به مسأله ادراک ندارد. از منظر گستره موضوعات و عرصه‌های مختلف و سطوح تحلیلی که در نظر گرفته‌اند، رئالیسم نئوکلاسیک آن‌قدر جامع به نظر می‌رسد که احتمالاً بتوان ادعا کرد که از یک سو جامع‌ترین و ترکیبی‌ترین نظریه روابط بین‌الملل است و از سوی دیگر بتوان گفت که توان تبیین و نیز فهم هر مسأله و مشکله‌ای را در عرصه روابط بین‌الملل و سیاست خارجی داشته باشد. جامعیت رئالیسم نئوکلاسیک را می‌توان با شکل زیر نشان داد:



تغییر در نگرش رهبران نسبت به محیط عملیاتی در هر دو سطح داخلی و خارجی به‌خصوص سطح خارجی از جمله نحوه توزیع قدرت و ثروت (Ripsman, Talliaferro and Lobell, 2009: 297) یکی از منابع مؤثر بر تغییر در سیاست خارجی است. در واقع از منظر رئالیست‌های نئوکلاسیک «خصوصیات سطح نظام مانند موازنه قدرت و چهارچوبی که ایجاد می‌کند کنش دولت را محدود می‌کنند، اما فقط به شکل ایجاد تهدیدها و/یا فرصت‌های خاص؛ ولی این دولت‌ها یا به بیان دقیق‌تر، رهبران دولت‌ها هستند که تصمیم می‌گیرند در شرایط خاص چه کنند.» (Mononem, 2008: 5) به نقل از مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۳۲). این گزاره بر اولویت و تأثیرگذاری افزون‌تر عامل ذهنی/ادراکی رهبران و تصمیم‌گیران نسبت به عامل عینی/محیطی تأکید می‌کند. از

منظر این گزاره تغییرات و چرخش‌های رخ داده در سیاست خارجی افغانستان برخاسته از تغییر و تحول در نگرش و برداشت رهبران و تصمیم‌گیران کشور نسبت به مسائل فراروی‌شان بوده است. گزاره‌های رئالیسم نئوکلاسیک با وجود توجهی که به متغیر ادراک نشان می‌دهد، از آن‌جا که وارد جزئیات مسأله که ادراک و برداشت‌ها چگونه، تحت تأثیر چه منابعی و در کدام رویه شکل می‌گیرد و تغییر می‌یابد، در یک سطح کلی باقی می‌ماند. در واقع می‌توان گفت رئالیسم نئوکلاسیک نه به‌طور متمرکز بر متغیر ادراک بلکه به‌طور ضمنی در کنار متغیرهای دیگر به این مسأله توجه نشان داده است.

گذشته از دو نظریه مذکور، که در رئالیسم نئوکلاسیک مسأله ادراک به‌طور ضمنی و یا حداقل غیرمتمرکز بررسی شده و در بحث اسپرات‌ها هم به‌جای خود ادراک، محیط ادراکی مورد بحث و تأکید است، مسأله و متغیر ادراک و برداشت، در قالب رویکرد ادراکی و نظریه‌های مختلفی از جمله نقشه ادراکی^۱، تصاویر ذهنی^۲، پیچیدگی مفهومی^۳، نظریه چشم‌انداز^۴ و رمزگان عملیاتی^۵ ارائه شده‌اند.

نظریه‌های مختلف رویکرد ادراکی که عبارت‌اند از: پیچیدگی مفهومی، تصویر ذهنی، رمزگان عملیاتی، نقشه ادراکی و نظریه چشم‌انداز، در خصوص چگونگی و چرایی وقوع تغییر در سیاست خارجی، عمدتاً دیدگاه مشابه و مشترکی را که عبارت است از تحول در ادراک و برداشت رهبران و تصمیم‌گیران، ارائه می‌دهند؛ غیر از نظریه چشم‌انداز که جدا از این ایده مشترک، گزاره‌های متفاوت و بیشتری نیز ارائه می‌کند. در ادامه، دیدگاه هر کدام از نظریه‌های رویکرد ادراکی در مورد وقوع تغییر در سیاست خارجی و چگونگی و چرایی دگرگونی در نظام باورها، ادراک و برداشت رهبران بررسی می‌شوند.

نظریه تصویر ذهنی که نقطه عزیمت آن مفروض‌گرفتن این نکته است که جهان سیاسی پیچیده‌تر از آن است که در ذهن انسان‌ها تصویر و فهم شود، مزیت و دست‌آوردش نسبت به سایر مباحث و نظریه‌های موجود در رویکرد ادراکی، نوعی طبقه‌بندی از برداشت‌های مقامات

1. Cognitive Mapping.
2. Images.
3. Conceptual Complexity.
4. Prospect Theory.
5. Operational Code.





ارشد به‌عنوان تصاویر و برقراری ارتباط میان این تصاویر و سیاست‌ها است. در واقع «تفاوت اصلی این است که با اتکا به بحث‌های مربوط به برداشت و با هدف رسیدن به گزاره‌هایی تعمیم‌پذیر، نوعی طبقه‌بندی از برداشت‌های مقامات ارشد و تصمیم‌گیرندگان از دولت‌های دیگر (و گاه، خود) به‌عنوان تصویر ارائه می‌شود و میان این تصاویر و سیاست‌ها ارتباط برقرار می‌گردد.» (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۴۵)

تصویر ذهنی در خصوص تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی مشابه و مانند سایر مباحث موجود در رویکرد ادراکی، احتمالاً از تغییر در تصویر ذهنی افراد/رهبران سخن بگوید اما در خصوص مسأله تغییر تصویر ذهنی یا ادراک افراد، بیش از آن‌که وارد بحث از چگونگی یا چرایی آن شود، از دشواری و نادر بودن آن سخن می‌گوید. دشوار بودن تغییر تصویرهای ساخته‌شده از دیگران به دو علت است. ۱. این‌که فقط آن چیزی را می‌بینند که انتظار دارند (اگر تغییری در رفتار و سیاست‌های طرف مقابل رخ داده باشد، چون خلاف انتظار است، مورد توجه قرار نمی‌گیرد). ۲. حتی اگر تغییر و مورد مناقضی را ببینند، آن را به پای سوءنیت پنهان یا توطئه و فریب طرف مقابل می‌گذارند، نه تغییر طرف مقابل. افراد فقط به دنبال سرنخ‌هایی مؤید هویت‌های ساخته‌شده می‌روند. پس در عمل آن‌چه را می‌بینند که انتظار دارند ببینند. این‌ها نشان می‌دهد که پس از شکل‌گیری تصویری خاص از دیگری، تغییر آن دشوار است (Cottam 1985: 417-418) به‌نقل از مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۴۸).

از منظر نظریهٔ رمزگان عملیاتی نیز تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی تحت تأثیر تحول ادراکی و تغییر در برداشت افراد/رهبران رخ می‌دهد اما پرسش این است که چگونه می‌توان تحول ادراکی رخ داده در یک فرد را مشخص کرد؟ در پاسخ، این‌گونه می‌توان وارد بحث استنباطی شد که بر اساس تحلیل محتوای سخنان یک فرد/رهبر بر اساس دست‌یابی به پاسخ پرسش‌های ده‌گانهٔ فلسفی و ابزاری که الکساندر جرج مطرح کرده است در یک مقطع زمانی مشخص، و سپس دست‌یابی به پاسخ آن پرسش‌ها در مقطع زمانی دیگری، و سپس با انجام مقایسه میان پاسخ‌های به‌دست‌آمده می‌توان تحول و دگرگونی احتمالاً رخ داده را مشخص کرد. البته پرسش‌ها و شیوهٔ مذکور، قابلیت انجام مقایسه میان افراد/منابع مختلف را نیز دارد؛ چه در یک زمان و موقعیت و چه در زمان‌ها یا موقعیت‌های متفاوت.

این پرسش‌ها برای اشاره به باورهای فلسفی و ابزاری در ایدئولوژی بلشویکی طراحی شده

بودند. باورهای فلسفی (معرفت‌شناختی) به مفروضات و فرض‌هایی در مورد سرشت بنیادین سیاست، سرشت تعارض سیاسی و نقش فرد در تاریخ اشاره دارند در حالی‌که باورهای ابزاری معطوف به رابطهٔ وسایل-ابزارها در زمینهٔ کنش سیاسی‌اند. پنج سؤال فلسفی عبارت‌اند از:

۱. سرشت «جوهری» یا «بنیادی» حیات سیاسی چیست؟ آیا جهان سیاست ذاتاً مبتنی بر هماهنگی است یا تعارض؟ مخالفان سیاسی اساساً چه ماهیتی دارند؟
۲. تحقق ارزش‌ها و آرمان‌های سیاسی خود در آینده تا چه حد امکان‌پذیر است؟
۳. آیا آیندهٔ سیاسی قابل پیش‌بینی است؟ به چه معنا و تا چه حد؟
۴. تا چه حد می‌توان بر تحول تاریخی «کنترل» یا «سلطه» داشت؟ فرد چه نقشی در حرکت دادن به تاریخ و شکل دادن به آن در جهت مطلوب خود دارد؟
۵. «شانس» چه نقشی در امور انسانی و تحول تاریخی دارد؟
۶. سؤال‌های ابزاری عبارت‌اند از:
۷. بهترین رویکرد برای گزینش اهداف یا غایات کنش سیاسی یا راهبرد چیست؟
۸. چگونه می‌توان به کارآمدترین شکل اهداف کنش را دنبال کرد؟
۹. مخاطرات کنش سیاسی را چگونه می‌توان محاسبه و کنترل کرد و پذیرفت و بهترین روش برای آن چیست؟

بنیاد اندیشه

۱۰. بهترین «زمان‌بندی» برای کنش در جهت پیشبرد منافعی کدام است؟
۱۱. میزان مطلوبیت و نقش وسایل مختلف برا پیشبرد منافع چقدر است؟ (واکر، ۱۳۹۶: ۹۱-۹۰)

از پاسخ به ۵ سؤال نخست می‌توان باورهای فلسفی یا «تمایلات تشخیصی» (diagnostic propensities) را دریافت که «تشخیص (تصمیم‌گیرنده) از موقعیت را در جهت خاصی تحت تأثیر قرار می‌دهند. پاسخ به پنج سؤال ابزاری باورهای ابزاری یا «تمایلات گزینشی» (choice propensities) را نشان می‌دهد که باعث می‌شوند تصمیم‌گیرنده برخی از انواع بدیل‌های کنش را به بقیه ترجیح دهد (George 1969: 201-216).

فراتر از بحث چگونگی دست‌یابی یا ترسیم تحول در ادراک و برداشت رهبران، جرج که از نظریه‌پردازان اصلی رمزگان عملیاتی است، معتقد است «صرف تشخیص رمز عملیاتی کافی



نیست. مهم آن است که بتوان میان رمز عملیاتی و تصمیم‌گیری سیاست خارجی رابطه برقرار کرد. بر این اساس دو مقدمه یا مفروض را مطرح ساخت: (۱) تأثیر باورها بر سیاست‌گذاری خارجی به شکلی غیرمستقیم از طریق تأثیر بر پردازش اطلاعات است و (۲) باورها به شکل یک‌جانبه انتخاب کنش خاص را تعیین نمی‌کنند و سایر متغیرها هم دخیل هستند. وی دو تکنیک هم برای احراز رابطه مطرح کرد: (۱) تکنیک تقارب (congruence) به معنای یافتن درجه انسجام میان محتوای باورها و محتوای تصمیمات و (۲) ره‌گیری فرایند (process tracing) یعنی دنبال کردن دقیق گام‌هایی که طی آن‌ها تأثیرگذاری اتفاق می‌افتد (به نقل از مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۷۱).

نظریه نقشه ادراکی که یکی از نویسندگان عمده آن رابرت اکسلرود^۱ (۱۹۷۹) با کتاب ساختار تصمیم؛ نقشه‌های ادراکی نخبگان سیاسی^۲ است، در خصوص تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی این‌گونه وارد بحث می‌شود که «نقشه ادراکی رویه‌ای است برای بازنمایی نظام‌یافته‌ی دعاوی علی که یک تصمیم‌گیرنده در یک موضوع خاص به کار می‌برد (Heradstveit and Bon- ham, 1986: 344) و به شکل مجموعه‌ای است از مفاهیم که در قالب یک نمودار به شکل نقاط نمایش داده می‌شوند و باورهای علی که میان مفاهیم پیوند برقرار می‌کنند و به شکل پیکان میان نقطه‌ها قرار می‌گیرند. فرض تصمیم‌گیرندگان این است که بین دو متغیر مفهومی (یعنی چیزهایی که بتوانند ارزش‌های متغیری به خود بگیرند مانند امنیت ملی یا بودجه‌ی دفاعی یا موازنه‌ی تجاری) رابطه‌ی علی وجود دارد و تغییر در یکی باعث تغییر در دیگری می‌شود.» (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۸۰) به بیانی استنباطی، مختصر و مشخص، از منظر نقشه ادراکی تحول در ادراک، عامل تحول در تصمیم‌ها و رفتارها است اما نکته در این است که نقشه ادراکی وارد بحث مشخص و ارائه ادعا و گزاره‌ای پیرامون چرایی وقوع تغییر در سیاست خارجی یا حتی قبل و مهم‌تر از آن، چرایی وقوع تغییر در ادراک و برداشت افراد نمی‌شود، و صرفاً به‌عنوان یک تکنیک پژوهشی، توانایی ترسیم نموداری را دارد که در آن چگونگی ادراک و در صورت لزوم، چگونگی تغییر در ادراک قابل ترسیم است. در واقع نکته مهم قابل اذعان این نکته است که نظریه نقشه ادراکی صرفاً برای نشان‌دادن و ترسیم چگونگی و نه چرایی تغییر مفید است.

اکسلرود در کتاب ساختار تصمیم بر آن است که با ترسیم نقشه ادراکی تصمیم‌گیرنده می‌توان

1. Robert Axelrod.

2. Structure of Decision.



اشتباهات او را دریافت (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۲). در واقع یکی از وجوه مهم مورد تمرکز و از ویژگی‌های مهم نقشه ادراکی، بررسی و شناسائی نقاط ضعف تصمیم‌گیری و عملکرد رهبران در عرصه سیاست خارجی از طریق ترسیم نقشه ادراکی آن‌ها است.

در نظریه پیچیدگی مفهومی که کارکرد متمایز آن نسبت به سایر مباحث رویکرد ادراکی، بررسی و سنجش میزان پیچیدگی یا سادگی در باورها یا نقشه‌های ادراکی است، «فرض بر این است که هر چه پیچیدگی مفهومی بیشتر باشد، پیش‌بینی‌های شخص در مورد رفتار دیگران درست‌تر از کار درمی‌آید و این به معنای آن است که در گزینش سیاست‌های مناسب موفق‌تر است.» (Shapiro and Bonham, 1973: 150 به نقل از مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۵۰)

پیچیدگی مفهومی که مزیت آن نسبت به دیگر نظریه‌های رویکرد ادراکی در این است که «به ماهیت ادراک نمی‌پردازد بلکه به چگونگی پردازش اطلاعات توجه دارد» (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۵۰)، در خصوص تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی این گونه وارد بحث می‌شود که افزایش میزان تعاملات دو کنش‌گر، باعث افزایش پیچیدگی بیشتر در نقشه ادراکی آنها نسبت به هم خواهد شد، که این امر سپس تغییر در نقشه ادراکی کنش‌گران را موجب خواهد شد. در واقع، از این منظر، پیچیدگی مفهومی پیش‌شرطی را که برای تغییر در ادراک و برداشت افراد/رهبران نسبت به دیگران مطرح می‌کند، وجود تعامل و افزایش آن است که البته می‌توان گفت، منظور از تعامل، لزوماً تعامل دو یا چندجانبه مستقیم نیست. این که یک بازیگر وارد کنش در سطح مسائل بین‌المللی شود، ولو که در تعامل مستقیم با ما نباشد، می‌تواند قضاوت‌هایی را در ما برانگیزد و در نتیجه باعث شکل‌گیری یا تغییر در باور یا ادراک ما نسبت به خویش شود.

نظریه چشم‌انداز چنان‌که پیش‌تر نیز گفته شده بود، برخلاف نظریه‌های مطرح شده که پیش‌تر از این که یک نظریه باشند و گزاره‌های ابطال‌پذیری ارائه کنند، مدل‌ها یا تکنیک‌هایی برای سنجش ادراک و برداشت رهبران هستند، در خصوص تحول در ادراک و برداشت رهبران گزاره‌ها و ادعاهای مشخص و جزئی‌تری ارائه می‌کند. نظریه چشم‌انداز که مباحث و مفاهیمی از جمله «چارچوب‌بندی»، «زیان‌گریزی»، «مخاطره‌پذیری»، «مخاطره‌گریزی»، «تأثیر اطمینان» و «هزینه‌زدست‌رفته» را ارائه می‌کند، مبنای بحث خویش را بر مفهوم «ریسک» قرار می‌دهد و مشخص می‌کند که افراد در چه شرایطی ریسک‌پذیرند و در کدام موقعیت‌ها ریسک‌گریز. فراتر از این مباحث که کلیت نظریه را تشکیل می‌دهند، محور بحث نظریه چشم‌انداز در خصوص





تغییر ادراکی افراد/رهبران بر مفهوم «چارچوب‌بندی» قابل‌ابتناء است. تفسیر ضمنی دیدگاه نظریه چشم‌انداز در مورد چگونگی تغییر ادراک و سپس، تغییر رفتار افراد می‌تواند این‌گونه باشد که تغییر و دگرگونی در چارچوب‌بندی (ذهنی) افراد نسبت به یک مسأله از زیان به دست‌آورد یا از دست‌آورد به زیان، تغییر رفتار را منجر خواهد شد. به این‌صورت که تغییر ادراک یک رهبر نسبت به یک مسأله از دست‌آورد به زیان، باعث افزایش احتمال ریسک شده و مخاطره‌پذیری بیشتری را در پی خواهد داشت و بالعکس، تغییر ادراک یک رهبر/تصمیم‌گیر نسبت به یک مسأله از زیان به دست‌آورد، باعث گریز از ریسک و مخاطره‌پذیری کم‌تر خواهد شد. یکی از مهم‌ترین ادعاها و گزاره‌های نظریه چشم‌انداز که با این بحث، ارتباط توأمانی دارد، این است که «اجتناب از ضرر مهم‌تر از کسب سود است.» (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۵۴)

از منظر نظریه چشم‌انداز تصمیم‌گیری در دو مرحله قابل بررسی است. در مرحله اول موضوع تصمیم مطرح می‌شود، گزینه‌های بدیل ترتیب می‌شوند و نتایج احتمالی هر کدام بررسی می‌شوند. در این مرحله، چارچوب‌بندی از یک مسأله اهمیت و تأثیر خود را می‌گذارد. در مرحله دوم، انتخاب بر اساس نقطه مرجع انجام می‌شود که تابع مطلوبیت است. یکی از مهم‌ترین وجوه مورد توجه که نظریه چشم‌انداز را متمایز می‌کند و مورد تأکید و استفاده ما نیز است، این نکته است که «ترجیحات در فرایند تدریجی عملاً برساخته می‌شوند و سرشت و زمینه تصمیم به شدت بر ساخت ترجیح اثر می‌گذارد» (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۵۳)، در حالی که در مدل مطلوبیت موردانتظار این نکته به چالش کشیده می‌شود که ترجیحات افراد قبل از خود عمل انتخاب شکل گرفته است.

پس از بررسی مباحث مختلف موجود در رویکرد ادراکی، نکته بسیار مهم در مورد نظریه چشم‌انداز و مزیتی که نسبت به سایر نظریه‌ها/تکنیک‌های رویکرد ادراکی دارد، این است که توان بحث از چرایی وقوع تغییر و دگرگونی در نظام باورها، ادراک و برداشت افراد و رهبران را دارد، در حالی که سایر نظریه‌های رویکرد ادراکی، صرفاً در محدوده چگونگی یا چیستی ادراک متوقف می‌مانند و صرفاً روش کارشان برای احراز و دست‌یابی به چیستی یا چگونگی ادراک متفاوت و برخی کمی ساده و سطحی و برخی کمی عمیق‌تر و پیچیده‌تر هستند. در واقع می‌توان ادعا کرد تصویر ذهنی، پیچیدگی مفهومی، رمزگان عملیاتی و نقشه ادراکی بیشتر از آن‌که نظریه باشند و گزاره‌های ابطال‌پذیر و ادعاهای مشخصی در مورد ادراک و برداشت ارائه کنند، چهار

تکنیک یا روش ترسیم و دستیابی به ادراک هستند که تفاوت‌هایی نیز با یک‌دیگر دارند؛ اما نظریه چشم‌انداز، یک نظریه دارای ادعاهای مشخص و گزاره‌های ابطال‌پذیر قابل بررسی تجربی است. ناگفته نماند که این نکته، برای نظریه چشم‌انداز می‌تواند یک نقطه ضعف محسوب می‌شود اما از آن‌جا که در این تحقیق، به‌طور ضمنی در پی یافتن چرایی وقوع تغییر و دگرگونی در ادراک و برداشت رهبران هستیم، به‌خصوص به این علت که تمرکز زمانی بحث، متمرکز و محدود به یک رهبر نیست و دو رئیس‌جمهور را شامل می‌شود (و آن‌ها نسبت به مسائل مشابه و یک‌سان و حتی در برخی موارد مسائل یک‌سان در یک زمان مشخص، رفتارهای متفاوتی را در پیش گرفتند) به سراغ نظریه چشم‌انداز رفته‌ایم. بنا بر موارد مذکور، چارچوب نظری بحث بیشتر متمرکز و پیرامون گزاره‌ها و ادعاهای نظریه چشم‌انداز خواهد چرخید و البته از چشم‌اندازهای سایر مباحث رویکرد ادراکی نیز خود را بهره‌مند خواهد ساخت. ضمن این‌که شاید بد نباشد گزاره‌ها و ادعاهای نظریه چشم‌انداز در مطالعه رهبران یک کشور شرقی/اسلامی/سستی نیز مورد آزمون و تجربه قرار بگیرد.

در پایان این بخش، لازم به ذکر و تأکید است که مزیت رویکرد ادراکی بر خلاف متغیر فردی در این است که با وجود این‌که سطح تمرکز و تحلیلش، سطح فردی است، اما با رویکردی جانب‌دارانه و قضاوت‌مند به سراغ ویژگی‌های افراد (که در بسیاری از موارد نسبت داده شده و نه واقعی هستند) نمی‌رود، بلکه فرد را در تناظر با محیط او و موقعیت بیرونی‌اش می‌بینند. ادراک فرد از محیط بیرونی، نه ویژگی‌های شخصی یک فرد مورد توجه رویکرد ادراکی است. در واقع از این طریق، و بر این مبنا، می‌توان گفت رویکرد ادراکی از خطای مربوط به خصیصه بنیادین مبری است. در خطای مربوط به خصیصه بنیادین، انسان‌ها در توضیح کنش دیگران، به‌جای توجه به عوامل و علت‌های محیطی/بیرونی، بیشتر به عوامل درونی/فردی اشخاص و تمایلات ایشان توجه می‌کنند. این نکته، مزیت و برتری نظریه‌های رویکرد ادراکی است نسبت به نظریه‌هایی که متغیر فردی را فارغ از مسأله ادراک و برداشت‌شان مورد توجه قرار می‌دهند از جمله پیش‌نظریه روزنا که متغیر فردی را در ابعاد و جنبه‌های مادی‌اش مورد توجه قرار می‌دهد.



ابعاد مختلف تأثیرات احتمالی منبع ادراک بر تغییر در سیاست خارجی		
شماره	ماهیت تغییر	نظریه‌ها/نویسندگان توجه‌کننده
۱	تغییر در محیط روانی/ادراکی رهبران	اسپرات‌ها رنالیسم نئوکلاسیک
۲	تغییر در ادراک و برداشت شخصی رهبران	نظریه‌های مختلف رویکرد ادراکی

نتیجه‌گیری

در میان نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی چند دسته از عوامل راجع به چرایی وقوع تغییر در سیاست خارجی واحدهای سیاسی نظام بین‌الملل قابل شناسایی و دسته‌بندی کردن هستند. عوامل مختلف مورد توجه نظریه‌های مختلف عبارت‌اند از: (۱) دگرگونی در منابع و ساختار نظام بین‌الملل (سطح نظام) و تغییر در سیاست خارجی واحدها، (۲) دگرگونی در منابع و ساختار داخلی واحدهای سیاسی (سطح واحد) و چرخش در کنش‌ها و عملکردهای واحدها، (۳) دگرگونی در محیط ذهنی تصمیم‌گیرندگان و نظام ادراکی رهبران واحدهای سیاسی و تغییر در سیاست خارجی واحدها.

در میان نظریه‌های دسته اول (تأکید بر متغیرهای سطح نظام) و دسته دوم (تأکید بر متغیرهای سطح واحد)، دسته دوم از نظریه‌ها از آن‌جا که بر سطح داخلی جوامع و دولت‌ها متمرکز می‌شوند و متغیرهای سطح واحد هم از نظر فراوانی از تعداد بیشتری (در مقایسه با متغیرهای سطح نظام) برخوردار هستند و هم از نظر میزان و توان تأثیر بر وقوع دگرگونی و تغییر بر کنش‌های واحدهای سیاسی از توان بیشتری برخوردارند، استعداد بیشتری در فهم و تبیین تغییر کنش و عملکرد سیاست خارجی دولت‌ها دارند. در واقع سطح نظام و متغیرهای آن بیشتر از تغییر و دگرگونی توان توضیح ثبات و همانندی را در کنش‌های سیاست خارجی واحدهای سیاسی دارند. در واقع اگر سیاست خارجی یک واحد سیاسی، هم‌زمان سویه‌هایی از ثبات رفتاری و نیز سویه‌هایی از دگرگونی و تغییر را در خود داشته باشد، متغیرهای سطح نظام و نظریه‌های متمرکز بر این سطح، از قابلیت توضیح سویه‌های ثبات رفتاری و متغیرهای سطح ملی



و فردی و نظریه‌های متمرکز بر این سطوح، از قابلیت توضیح سویه‌های تغییر و دگرگونی در سیاست خارجی واحدهای سیاسی برخوردارند.

در زمینه تأثیر بیشتر متغیرهای سطح داخل بر کنش‌های سیاست خارجی واحدها اگر راه افراط را بییمانیم، حتی می‌توان گفت که چگونگی واکنش یک واحد سیاسی به رفتارهای دیگر واحدهای سیاسی در قبال او که در ظاهر یک متغیر سطح نظام و بیرونی است، بسته به این‌که چه فردی با کدام ویژگی‌های شخصیتی یا کدام گروه و حزب با کدام اصول و اولویت‌ها بر سر کار هستند و حکومت را در اختیار دارند، تفاوت می‌کند. شاید از همین‌رو باشد که برخلاف روابط بین‌الملل، تحلیل سیاست خارجی عمدتاً رویکردی درون‌نگر داشته‌است و متغیرهای مورد توجهش عمدتاً متغیرهای سطح واحد بوده است. در واقع «رویکردهای تحلیل سیاست خارجی عموماً به‌سوی نظریه کارگزارمحور نزدیک می‌شوند.» (Hudson, 2005: 3) البته گرایش نویسندگان تحلیل سیاست خارجی به متغیرهای سطح واحد فارغ و بی‌تأثیر از تحولات عینی بین‌المللی نیز نبوده است. علاوه بر سایر رخدادها کناره‌گیری شوروی از تداوم رقابت جنگ‌سردی با ایالات متحده و فروپاشاندن ساختار دوقطبی نظام به‌عنوان یک نقطه عطف در تحولات و رخدادها بین‌المللی بر مباحث نظری تأثیرات فراوانی برجای گذاشته است که گذشته از گذار مطالعات امنیتی از رویکرد امنیت مضیق به رویکرد امنیت موسع، باعث گذار از نظریه‌های بازیگر عام و متغیرهای سطح نظام و توجه به نظریه‌های بازیگر خاص و متغیرهای سطح واحد در تحلیل سیاست خارجی شده است. تابسیس ۱۳۹۴

منابع:

۱. اسمیت، استیو، امیلیا هدفیلد و تیم دان (۹۳۱۳)، سیاست خارجی، نظریه‌ها، بازیگران و موارد مطالعاتی، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، تهران: نشر سمت.
۲. الیسون، گراهام و فیلیپ زلیکو (۱۳۹۴)، ماهیت تصمیم‌گیری: تشریح بحران موشکی کوبا، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: نشر سمت.
۳. برونینگ، ماریچک (۱۳۹۲)، نگاهی نو به سیاست خارجی مقایسه‌ای، ترجمه رحمان قهرمان‌پور، تهران: نشر میزان.
۴. چگنی‌زاده، غلام‌علی (۱۳۸۹)، «مقدمه مترجم» در لیتل، ریچارد، تحول در نظریه‌های موازنه قوا، تهران: ابرار معاصر.
۵. حاتمی، محمدرضا و احمد جرفی (۱۳۹۵)، «تغییر هویت دولت در مصر و تحول سیاست





- خارجی این کشور؛ مطالعه موردی مساله فلسطین و بحران سوریه"، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست و سوم، صص ۴۲-۱۵.
۶. دنمارک، رابرت (۱۳۹۵)، بازدرآمدی بر تحلیل سیاست خارجی، ترجمه مالک ذوالقدر و مهدی میرمحمدی، تهران: نشر مخاطب.
۷. دوئرتی، جیمز و رابرت فالترگراف (۱۳۹۶)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، چاپ هشتم (بر اساس آخرین ویراست انگلیسی)، تهران: نشر قومس.
۸. دوئل، مایکل (۱۳۹۴)، "البرالیسم و سیاست خارجی"، در اسمیت، استیو، امیلیا هدفیلد و تیم دادن، سیاست خارجی: نظریه‌ها، کنشگران، موارد، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، محسن محمودی و ایوب کریمی، تهران: نشر سمت.
۹. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۸)، "سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: قابلیت و امکان تغییر"، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره ۱، بهار ۱۳۸۸، صص ۴۰-۲۱.
۱۰. طرقي صلواتی، فاطمه (۱۳۹۴)، نظریه نقش در روابط بین‌الملل و تحول سیاست خارجی؛ مطالعه موردی مصر، پایان‌نامه دکتری رشته روابط بین‌الملل، تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۱۲. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۳)، رویکردهای معنایی در روابط بین‌الملل و تأثیر آن‌ها در تحلیل سیاست خارجی، فصل‌نامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال پنجم، شماره ۳۸، تابستان ۱۳۹۳، صص ۸۵-۴۹.
۱۳. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۶)، مبانی نظری تبیین و تحلیل سیاست خارجی، تهران: سمت.
۱۴. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۶ب)، "آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری خارجی؛ مبانی نظری"، فصل‌نامه علمی-پژوهشی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۳، شماره ۱، بهار ۱۳۹۶، صص ۲۷-۹.
۱۵. میرشایمر، جان. جی (۱۳۹۰)، تراژدی سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلام‌علی چگنی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۶. مورگنتا، هانس. جی (۱۳۷۴)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۷. والتس، کنت (۱۳۹۵)، نظریه سیاست بین‌الملل، ترجمه غلام‌علی چگنی‌زاده و داریوش یوسفی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۸. واکر، استیون. جی (۱۹۹۰)، "سیر تکامل تحلیل رمزگان عملیاتی"، شاپیرو و دیگران، مقالاتی در رویکرد ادراکی در تحلیل سیاست خارجی، ترجمه شایان افراسیابی، تهران: نشر میزان، صص ۱۱۱-۸۷.
۱۹. ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

Foreign Policy Decision Making: A Comparative Study,” *International Studies Quarterly* 46, 1: 45-68.

21. Cohen, Stephen Philip and P. R. Chari, Pervaiz Iqbal Cheema (2003), *Perception, Politics and Security in South Asia, The compound crisis of 1990*. London: Routledge Curzon.
22. Curseu, P.L., Schalk, M.J. & Schrujjer, S.G. (2010) “The Use of Cognitive Mapping in Eliciting and Evaluating Group Cognitions”. *Journal of Applied Social Psychology*, 40(5), 1258-1291.
23. Dacey, Raymond and Lisa J. Carlson (2004) “Traditional Decision Analysis and the Poliheuristic Theory of Foreign Policy Decision Making,” *Journal of Conflict Resolution* 48.
24. de Rivera, Joseph (1968), *Psychological Dimension of Foreign Policy*, Columbus, OH: C. E. Merrill.
25. Dyson, S. B. (2009) “Cognitive Style and Foreign Policy: Margaret Thatcher’s Black-and-White Thinking,” *International Political Science Review*, 30, 3: 33-48.
26. Fearon, James (1995) “Domestic Politics, Foreign Policy, and Theories of International Relations,” *Annual Review of Political Science* 1: 29-313.
27. Gates, Robert M. (2014) *Duty; Memoirs of a Secretary at War*, New York: Alfred A. Knopf.
28. George, A. (1969) “The ‘Operational Code’: A Neglected Approach to the Study of Political Leaders and Decision Making,” *International Studies Quarterly* 13: 190-222.
29. Grove, Andrea K (2007), *Political Leadership in Foreign Policy*, New York: Palgrave - Macmilan.
30. Little, Richard (2007), *The Balance of Power in International Relations*, Cambridge University Press.
31. Hermann, Margaret G. (2001) “How Decision Units Shape Foreign Policy: A Theoretical Framework,” *International Studies Review* 3, 2: 47- 81.
32. Hermann, M. and C. Hermann (1989) “Who Makes Foreign Policy Decisions and How: An Empirical Inquiry,” *International Studies Quarterly* 33, 4: 361-87.
33. Herrmann, Richard (1984) *Perceptions and Behavior in Soviet Foreign Policy*. Pittsburgh, PA: University of Pittsburgh Press.
34. Herrmann, Richard (1986) “The Power of Perception in Foreign Policy Decision Making,” *American Journal of Political Science* 30, 4: 841-75.



بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴



35. Jervis, R. (1976) *Perception and Misperception in International Politics*. Princeton: Princeton University Press.
36. Schafer, Mark and Stephen G. Walker (2006), *Beliefs and leadership in world politics: methods and applications of operational code Analysis*. New York: Palgrave Macmillan.
37. Mintz, Alex and Karl DeRouen (2010) *Understanding Foreign Policy Decision Making*. Cambridge: Cambridge University Press.
38. Moravcsik, Andrew (1997) "Taking Preferences Seriously: A Liberal Theory of International Politics," *International Organization* 51, 4: 513-553.
39. Rose, Gideon (1998) "Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy," *World Politics* 51, 1: 144-72.
40. Rotberg, Robert I. (2007) *Building a New Afghanistan*, Washington, D.C.: Brookings Institution Press.
41. Kubálková, V. ed. (2001) *Foreign Policy in a Constructed World*. New York and London: M.E. Sharpe.
42. Schweller, Randall (2009) "Neoclassical Realism and State Mobilization: Expansionist Ideology in the Age of Mass Politics." In S. Lobell, N. Ripsman, and J. Talliaferro, eds., *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*. Cambridge: Cambridge University Press: 227-250.
43. Young, M. and M. Schafer (1998) "Is There Method in Our Madness? Ways of Assessing Cognition in International Relations. *International Studies Review*. 42, 1: 63-96.

